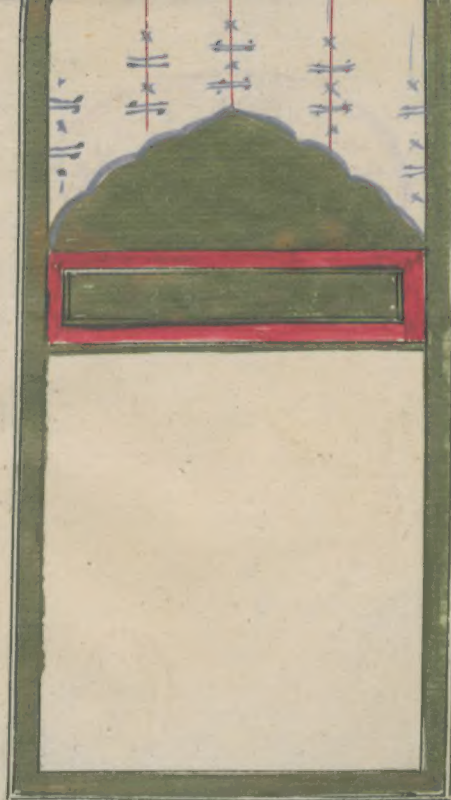


الحمد لله ربنا و آفرینی که از ازل تا باید موجود
و معلوم بود و هست و باشد و خواهد بود جمله
آن تمام و کمال **لله** مرخصی اگر کسی شکی و
موصوف است به اسماء و صفات کماله
رَبِّ الْعَالَمِينَ آفریننده و پرورنده
و تربیت کننده و دارنده و سازنده کار همه
عالمیان از ملائکه و جن و انس و حیوان
و طیور و سباع و حیوانات ابی و جبار
الرَّحْمَنِ بخشنده و دانا و دیگر در آخرت
بعد از فانی جهانیان **الرَّحِيمِ** بخشنده
دیگر بار بر اوست بر مؤمنان و در او بر دل
ایشان بهشت **مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ**
خداوند روز جزا یا مستغرق در آن بهر چه خواهد



یا حافظ اعمال بنده گان که در دادن و سندن نامها
 غلط نشود یا قاضی روز حساب که میان بنده گان
 حق حکم کند یا جزا دهنده در روز پاداش **ایات** **نعمت**
 خاص برای بر ستم پس که غیر تو مستحق عبادت نیست
و ایات **کشف غیب** و خاص از تو باری
 منجوا بهیم در بر سرش تو دا بجا سائر عوالم
 و مهمات **اهد** **نا** ما را راه غای **الصراط**
المستقیم برای راست در احوال و افعال
 و اخلاق که آن راه متوسط است میان افراط
 و تفريط و علو و نقصیر یا ثابت در ابرار **اه** مستقیم
 که دین اسلام و سنت سید انام است علیه الصلوة والسلام
 و حضرت قطب العارفین عونت الواصلین نام الحق
 و الدین خواجه عبید الدقدس سره الغریر در معنی

نکته

نکته بلند و کلیمه از چند فرموده و آن اینست که بنما
 ما را راه راست یعنی محبت ذات خود مشرف دار تا از عالم
 الصفات بخود و بغير خود آزاد گشته تمامی گرفتار تو گردیم
 و جز تو نه بینیم و جز تو ناندیشیم یا آنکه بنمای راه راست
 یعنی آن راه که حضرت تراست به نسبت هر موجود
 که آن موجود بی آن پیدائی ندارد و بغایت محال
 بی آن تو فنی نیستی تا در همه احوال جز تو نه بینیم
 و از توجه بغير تو آزاد گردیم **صراط الدین** بنمای
 ما را راه ایمان که اهل مرتبه و بکمال نعمت ظاهر
 که قبول شریعت است و بحال نعمت باطن که اطلاق
 بر اسرار حقیقت است ایشانرا از مغرور و کم
 ساخته **غیر المعضوب علیهم** نه راه آن
 کسانی که خشم گرفته بر ایشان یعنی قبل از وجود

و صدقیت و تبارک و تعالی
 و صدقیت و تبارک و تعالی
 و صدقیت و تبارک و تعالی

بمعرض غضب تو در آمده اند و بدان سبب بر کفر اقدام
نموده اند یا نه هر دو آن که نسبت عمر در معانده و محکمه
و قتل اینها و تحریف کتب بر ایشان ختم گرفته **و**
الضالین و نه راه گمرازان یعنی کسانی که به
از وجود در طرف مختلفه سبیل مخیره افتاده اند یا راه
گمرازان که بواسطه افراط در شان هیچ و تقریط
در باب حبیب صلوات الله و سلامه علیه ما گمراه
گشته اند **امین** یعنی چنین یاد امین داخل
کلام ملک علام نیست
اولی سورة البقرة مکیه و می طه ان است و ستون ایه
بسم الله الرحمن الرحیم
الم حروف مقطعه اسرار قرآنست و هر
کس را بران اطلاع نیست و گفته اند **الم** انا الله

۲
اعلم است یعنی هم خدای دانا **ترالک**
آن کتابی که خدا تعالی در کتب متقدمه یا نازل
آن وعده داده بود **الکتاب** این کتاب
کاملست یعنی قرآن **الارث** هیچ شکلی و شبهه
نیست **فیه** درین کتاب یعنی از ظهور
حجت و وضع دلالت بمشابه است که هر که
در و ادنی تاقل کند از ریب باز نیستد و داند که
شبهه را در و محال و دخل نیست **هدی**
دلالت کننده است و راه فایده **للمتقین**
بر پیر هیزگانرا که ایشان بدان مستقیم شده اند
الذین اینان که از صدق عقیده **یوسون**
میگویند **الغیب** بنا دیده که حق تعالی است
و ملائکه و قیامت یا بمبطلقات آن

یا پوشیده روحی است و گفته اند غیب قضا
و قدر است که مؤمنان بر این ایمان می آرند و
یَقْتُمُونَ و بیای میگردانند و ادا میکنند
الصَّلَاةَ نماز پنجگانه را با مشراط و ادب آن و
مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ و از آنچه بدیشان عطا کرده ایم
يُقْفُونَ نفقه میکنند بر اهل و عیال و اقربا
و همسایگان و ارباب استحقاق **وَالَّذِينَ**
يُؤْمِنُونَ و انانی که ایمان می آورند **بِأَنْزَلِ**
بدان چیزی که فرو فرستاده شده است
الْبَيِّنَاتِ بسوئی و از قرآن **وَمَا أَنْزَلَ** و آنچه
منزل گشته **مِنْ قَبْلِكَ** پیش از تو بر مغان
دیگر چون صحف و توریت و زبور و انجیل
و جز آن **وَبِالْآخِرَةِ** و برای دیگر که در آخر است

هم

هَمْ ایشان که یاد کرده شدند **يُؤْمِنُونَ**
بی همان می شود یعنی بر وقوع آن **أُولَئِكَ**
آن گروه که موصوف بدین صفات و موسوم بدین
اند که بر قوم ذکر یافت **عَلَى هَدًى** بر راه راست
و نشان درست اند **مِنْ رَبِّهِمْ** از پروردگار
ایشان یعنی بدو توفیق او را و صواب یافته
وَأُولَئِكَ و همان گروه **هَمْ الْمَفْلُحُونَ**
ایشانند رستگاران از عقاب بیوستان
بدرجات ثواب ایراد کلمه هم دلیل اختصا
فلاح است بدین قوم **نظم** جو ایشان از طریق
راستگاریست **سنن** راستگاران **سنن**
این آنها که گذشت در شان مؤمنان است
از اهل اسلام و اهل کتاب چون عبدالمعز

و احباب او و حق تعالی بفرموده **ایة الکری**
الله خداوند تعالی برای پرستش اوست
الک هیچ معبودی نیست در بر دگر در وجود حق را
الا هو مگر او که استحقاق عبادت را دارا
است **الحی** زنده پیش از همه زندگان و زنده
بعد از قنای ایشان **القیوم** پاینده در ذات
و صفیات یا قیام بیدر و حفظ مخلوقات
لا تأخذه فرا نگیرد او را **سنة** نه مقدمه خواب
از فتور دیگران که نفاس گویند **ولا نوم** نه
خواب که مبطل ادراک حواس است **له** مراد او است
ما انچه فی السموات در آسمانهاست از مبدع
علوی و **ما فی الارض** و آنچه در زمین است از
کائنات سفلیه **من ذی الذی** کیست

انکس

انکس او **یشع** در خواست کند از اینها و ملائکه
و غیر ایشان **عنده** نزدیکی روز قیامت کسی را
الا باذنه مگر بدستوری او که اجازت شفاعت دهد
یعلم میداند خدای آنچه **ما بین یدیه** آنچه در پیش
اهل اسمانهاست و زمینها از امور این جهان و
ما حلوه آنچه خواهد بود از پیش ایشان از گاههای آن جهان
ولا یحیطون و فروزنند آن زندگان **یشی من علمه**
بجزئی از معلومات او **الا بما شاء** مگر بد آنچه بدو
خواهد که بدان محیط نشود **وسع** فرار شده است و گنجایش
یافته **کرسیه** کرسی او که بر عرش و زیر آسمانهاست
یا هر گرفته است علم او **السموات** همه آسمانها را و آنچه
در امتت **لا یرى** و تمام زمین را و آنچه بر آسمت
ولا یرى و او را در برج نیفتند و بر و کران نیاید **حفظها**

نما داشتند آسمانها و زمینها **وَهُوَ الْعَلِيُّ** است بر
احد و **الْعَظِيمُ** بزرگتر است از اندیشه آنها
این آیه شریفترین استی است از قرآن و در حدیث
آمده که این آیه راز بانیست که تقدیس میکند از
در ساق عرش و خواص و فضایل قرائت او
در اخبار بسیار است ۵

اِنَّ الرِّسُولَ گروید و اعتقاد کرد رسول یعنی
محمد صلعم **بِمَا اَنْزَلَ اِلَيْهِ** بدان چیزی که فرستاده شده است
مِنْ رَبِّهِ از پروردگار او که آن آیات قرآنیست
و احکام دین و حقوق شرع و **لَا يُؤْمِنُونَ** دموندان
نیز از امت او بدان منزل گرویده اند اما ایمان
رسول بحال و بلیغ بود و ایمان ایشان با قرآن و تصدیق
پس بجهت تکویم مؤمنان جمع کرد میان پیغمبر و ایشان
در ذکر

در ذکر و فرمود **كُلُّ** یعنی بنی و متابعان او
اِنَّ بِاللّٰهِ گرویده اند بخدای یعنی بوجود انبی و ابد
و اسمای حسنی و صفات جلال و جمال و انحال متقنه
و احکام کامله **وَوَيْلٌ لِلَّذِينَ** و بفرستگان او که مقرب
حضرت گریانند نه بنات و سی و رسول اند از حق
و سبحانه و نه با پنا و سبب حصول وحی اند بر **سَل**
وَلْتَنَبَّهْ و بیکایبهای منزله وی که حق است و سخن
اوست غیر مخلوق است **وَسُئِلَ** و بفرستادگان او که
همه پاک و معصومند و برگزیده و وحی گذارنده و خواننده
براه حق اند **لَا يَفِرُّ** نمیکویند بنی و مؤمنان که با
خدا نمیکوینم در ایمان **بَيْنَ اَحَدٍ** میان هیچ یکی
مِنْ سُرُسُلٍ از رسولان او بلکه همه ایمان می آریم
بخلاف یهود و نصاری که از روشده بعضی را منکرند

قَالَوا وَكَفَشَهُمْ مَوْنَانِ **سَمِعْنَا** شَدِيدِمْ قَوْلَ حُذَافٍ
وَاطْعَا وَفَرَّانِ بَرِّمْ اَمْرًا وَاَمِنْ بَطْرَيْنِ التَّقَاتِ
از حصص غنیمت بگذره خطاب برآمده کفشد **عَفَا**
سَمِعْنَا میطلم آمرزش ترا ای پروردگار ما **وَاطْعَا**
وپیوسته است بازگشت در صبح مسلم بروایت ابن مسعود
رضه وارد است که آنحضرت در شب معراج سه چیز را
عطا فرمودند غزای پنجگانه و خوانیم سوره بقره
و آنکه کنایان هلاک کننده یعنی کبائر یا مژده مرگ را
از امت که شرک نیاورده بخدا تعالی **لَا يَكْفُرُ اللَّهُ**
در رخ نیفکند خدای **نَفْسًا** هیچ نفسی را یا بفرمایه
بکاری **الْأَوْسَعَا** مگر بمقدار طاقت او **لَهَا مَا كَسَبَتْ**
مر آن نفس را باشد آنچه نیکو می و **عَلَيْهَا مَا اكْتَسَبَتْ**
و بروی باشد آنچه بجا آرد از بدیها حضرت درین محل

بالحاق

و فرمود میفرستد باران را در زمان و مکانی که
مقرر و مقدور کرده است **وَيُعَلِّمُ** و میداند
مَا فِي الْأَرْطَا آنچه در جهات است اندزن و سر
و تمام و ناقص **مَا تَدْعُو** نفس و نمیداند هیچ
نفسی نیکو کار و بدکار **فَلَا تَكُنْ غَدَا** آنچه
چیز گسب کند **فَلَا تَكُنْ غَدَا** آنچه
و نمیداند هیچ نفسی که او را **يَا أَيُّهَا النَّاسُ**
بگدام زمین بمرود و در که **يَا أَيُّهَا النَّاسُ**
بدرستی که خدا دانایان است بغیها **خَيْرٌ**
از عیها چون خواجده پیرده که **يَا أَيُّهَا النَّاسُ**
سرده لغات در سیاره **يَا أَيُّهَا النَّاسُ**
آمل کما اوجی

الخزائن الثلثين سورة النبأ وهي بعون الله
 بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 چون حضرت عیالت علی الله علیه وسلم دعوت
 آشکارا کرد و قرآن بر خلق خواند و بروز قیامت
 یحیی فرمود و کفار در نبوت حضرت و نزول قرآن
 و وقوع بعثت اختلاف کردند و از آن یکدیگر را
 می پرسیدند یا پیغمبر و مؤمنان پرسش می نمودند
 چنانچه حق سبحانه فرمود **عَمَّ يَتَسَاءَلُونَ**
 از چه چیزی می پرسند کافران **عَنِ النَّبَاِ الْعَظِيمِ**
 از خبر بزرگ یعنی قرآن **الَّذِي هُمْ أَن يَخْبَرُوا**
بِهِ در آن خبر **يُخْتَلَفُونَ** اختلاف کنند
 یعنی او را سحر و شعوهر و کلمات بت می دهند و مختلف می

و سایر

اساطیر میگویند و بقولی نبأ عظیم قیامت است
 و بعضی گفته اند که نبوت آنحضرت است که آیا او
 پیغمبر هست یا نبی و شاعر است یا ساحر یا مجنون و بعضی
 بر آنند که آن خبر بعثت است و در آن مختلف بودند
 جمعی می گفتند قیامت هست و بتان ما را شفا
 خواهند کرد نهو لا و شفا و ناعنه الله و برخی
 مطلقاً او را منکر بودند یعنی **إِنْ هِيَ إِلَّا حَيُّونَا**
 الدنیا که وی شفا نشد در وقوع و لا وقوع آن
 بلام فی شک بلعون **كَلَّا سَيَعْلَمُونَ** حقا که
 زور باشد که بدانند روز قیامت را نیز یک نزع که
 آنچه در خلاف میگردند حق است بنا بر ظهور امارات
 آن در چنان هنگام **كَلَّا سَيَعْلَمُونَ** یا پس حقا که
 روزی بود که بدانند روز قیامت بطلان قول خست عقیده
 خود را **الْمُجْعَلِ الْأَرْضِ** یا ما خدا خسته ایم زمین را
مهاداً یا فراشی گسترده تا قرارگاه شما بود **وَالْجِبَالِ**

وگردانیدیم کوهها را **اَوْتَدَا** **اَلْجِبَالُ** میخهای زمین تا
پای آنها استوار باشد **وَجَعَلْنَا** **وَجَعَلْنَا** ویا فریدیم شمارا
از **اَلْجِبَالُ** خوف از هرگونه نرمه ماده تا نسل شما باقی ماند
یا خلق کرده ام شمارا گونه گوناگون **وَجَعَلْنَا** **وَجَعَلْنَا** ویا فریدیم
خوب شد **وَجَعَلْنَا** **وَجَعَلْنَا** وگردانیدیم ایام
خواب شما را **اَسْبَابًا** تا راحت بدنهای شما یعنی خواب
قطع حس و حرکت کند تا قوت جوانی برآساید و ماندنی
از ایشان زایل نشود **وَجَعَلْنَا** **وَجَعَلْنَا** **وَجَعَلْنَا** ویا فریدیم
شب را **اَلْیَاسَافَ** پوشش تا بطلت خود
همه چیز را بپوشاند صاحب خصوصیات آورده
که شب لباس اصحاب اللیل است که ایش ترا
از نظر اغیار بپوشاند تا در خلوت خود از لذت
مکالمه با محاضرات باشد یا مشاهده هر یک فراخورد
خود بر جزو داری پیابند شیخ الاسلام قدس سره العزیز
فرمود که شب پرفه دار و نرنگان را هست روز

بار بار میدارگان **کَاسَمَتِ** **شَعَرَ** اللیل للعالمین
یا لیت فانها دوم **نَفَسَ** چون در دل شب خیال تو
بار منست من بنده شب که روزی از دست
وَجَعَلْنَا **وَجَعَلْنَا** وگردانیدیم روز را **اَمْعَاسًا** تا
طلب شب معیشت تا تحصیل آن حجت و جوی گنده
وَبَيْنَا و بنا کردیم **نُورًا** **نُورًا** زبر سر شما **سَبْعًا** **سَبْعًا** و
هفت آسمان سخت یعنی حکم و استوار که در روز
و شبانی که نشانه خلل و زلل باشد باشد نیست
وَجَعَلْنَا **وَجَعَلْنَا** ویا فریدیم در آسمان **سَبْعًا** **سَبْعًا** چراغی **وَهَلْجًا**
افروخته و تابان یعنی آفتاب و **اَبْرَکًا** و فرو
فرستادیم **مِنَ الْمُعْصَمَاتِ** از ایرام و فشارنده مبارک
سَاقًا **سَاقًا** آبی ریزان **لِخُرُوجِهِ** تا بیرون آید
بدان آب **حَبًّا** **وَبَنَاتًا** دانند که قوت را شاید چون
چون گندم و جو و برستی که علف را شاید چون گیاه
و گفته اند بیرون آدم از دریا در و از زمین گیاه و

جَنَات در شان بستانها **الْفَايَا** در هم پیچیده
یعنی بسیار بیکدیگر منتهی **ان یوم الفصل** بدیشی که درو
حکم گذاری یعنی دور ستیزگان است در حکم خدا
میقاتا وقتی مقرر برای محاسبه خلایق و مجازات
اعمال ایشان **یوم یقع** روزی که دمیده شود
فی الصور در صور بفرشته ثانیه **فقاون** پس بپایه
سنا **اقواجا** کرده کرده از قبرهای خود بر صفاه محشر
امام ثعلبی رح آورده که حضرت صلعم را ازین اقیاف
پرسیدند فرمود که محشر کرده نشود در صفت از امت من
بعضی بر صورت بوزنگان و برخی بر صورت خوکان
و بعضی نگوشتاران که ایشانرا بر روی درخت
میکنند و بعضی ناپینانایان و بعضی کران
و گنگان و بعضی میخاینند زبانها و خوراز زبان
ایشان بر سینههای ایشان افتاده باشد و ریم از
رهنههای ایشان سیلان میکند و اهل محشر از آن

در کراهِت باشند و بعضی دست و پا بریده باشند
و بعضی را از دارهای آتشین آویخته باشند
و بعضی را نشتی باشند بدتر از مردار و بعضی را
جبههها پوشانیده باشند از قطران جفیده پشتهای
ایشان اما بوزنگان سخن چنان باشد و خوکان
حرام خوران و نگوشتاران خورندگان ربوا
و کوران جوړکنندگان در حکم و گنگان و کران
آنها که بر اعمال خود معجب بودند و زبان خوانندگان
علما که گفتار ایشان خالی از حقیقت بود و آنرا
دست و پا بریدهگان رنجانندگان همسایگان
و آویختگان از دار عذابان و رعایت کنندگان
سللاطین و آنها که نشن عظیم دارند مشایقان
و یاز دارندگان خدایت و پوشندگان بلباس
قطران اهل نیک و نازش و **ففتح السماء** و
شکافته شود آسمان در آن روز **فکان** پس باشد

عصای زاری و فانی دهانی پاپسند یا بر حسب اتمال
ایشان است ایشان را آفریده اند و ایشانها
و زمینها همه و آنچه میان ایشانست
بزرگ بخشایش مالک نباشد اهل آسمان
و زمین از خدای سبحان که شنای معنی دارد
نباشند بر آنکه با وی سخن گویند مگر به توری یا بر آنکه خطاب کنند
با خدای و اعتراض نمایند بواب و عقاب او بر آنکه
همه محو کند و محو کند که توانا بود
روزی که با بستر روح مدد بایشان فرستگان
صف زدگان و روح ملکیت مؤکل بر ارواح و در عالم
گفته که مخلوقی از وی بزرگتر نیست و ز قیامت وی تنها
صفی باشد و فاعلی ملائکه با کثرت عدد و عظمت
جسد صفی و گویند بزرگی برابر همه بود در عین المعانی
از این مسعود رضا روایت کرده که مقام روح آسمان
مقام

چهارم است و هر روز ده هزار بار تسبیح میگوید و از هر
تسبیح او ملکی مخلوق میکرد و گفته اند روح عاقله اند
بشکل آدمیان و نیز از ایشان صفی البینه ملائکه و گویند
روح جبرئیل ع که فرشته خان از پیش او صف می کشند
و چون بگویند در باب شفاعت
ملائکی دستور می دهد که هر کس در مقام شفاعت
گفته یا شفاعت کند مگر کسی که خدای اذن کند در شفاعت
او و گفته باشند در دنیا که هر کس فوجی معنی خیز
معاون شفاعت کند از ایشان روزی که از روز
بودن البته خواهد بود و پس آنکه خواهد
فرایرد به سوی ثواب بیرون کار خود را باز
نشدنی با ایمان و طاعت از آنکه بدین معنی که تا
پیم کردیم شمار و بترمانیم از عذاب نزدیک
که عذاب آخرت است و قریب بهشت میگویند است

روزگار را بفرستاده و بگویم که آدمی را
دانش میسر فرستاده باشد و دست او یعنی باز
یا پیکر که در پای خور از خیر و شر
و گویند که در آن روز که خاک می
بودی خاک یعنی بجز خرد نه می یا بجز خاک
بودی و مرز نه کردند تا این نامه بنده اندمی و گفته
بود است خوش که ایشان را خاک سازد که از این
تمام نمائند تا از عذاب خلاص یابند و قوی آمنت
که هر ادا این کار البسیلت و او آدم را عیب نمیدر
که ز خاک آفریده شده و خوراک بهتر دانسته که من از
آتش مخلوقم چون درازتر گشت آدم و فرزند آن
مؤمنان را غایب و عذاب و ستمت در راه
آرزو بد که تا شکی من نه خاک بودی و من آدم شدمی
ای در پیش این همه دیده و طعنه که آیا زیست

حق خواهد شد که در آن روز
بجنبه جنبه یعنی بزرنگوها و زمین از هیت امروز
کما قال یوم ترحف الارض و الجبال و التوقت نفخه
اولی بود که همه بزرگ و زندگان همه از هول بپزند
یعنی نفخه تا نیکو که به آن زنده شوند و دلهای
در آن روز در میان و از آن بود که دیده هاد
خداوند آن دلهای خور و خوابانیده باشند
میکویند منکران است امروز در دنیا که است
تا باز گردیده شده کاغذ حالت الی یعنی
ایا ما را بعد از مرگ همان حیات که داشتیم رزق خواهند کرد
ایا چون کردیم ما را استخوانهای پوسیده
که نه و نزدیک بنام شده ما را مبعوث گردانند
کشف از روی استبراه که اگر چنین باشد ادا
آن باز کشیدن از نگاه باز کشی باشد

یعنی از مار رجوی باشد عشرت پس از آنکه انباشتم
چشم پوشیده تلمذ پس آن کرده ایم حق سبحانه میفایده که در
مکیر بد امر قیامت **و اما** **و اما** پس
چنین نیست که آن یک زیارت است یعنی یک میدان
اسرافیل که همه خلایق بدان زنده شوند **و اما**
پس آنکه ایشان بروی زمین سپیده
باشند یعنی بزمین محشر آیند بعد از آنکه در زمین بوده باشند
و گفته اند ساهره نام زمینی است که نزدیک بیت
المقدس در حوالی جبل اریحا که محشر اینجا بود و خدا آیه
را کشاده زرد نه چندانکه خواهد دید که زمین ساهره را فرماید
بندت از نفقه خام پافزیه و طول و عرض او چهل یازده
هزار و دنیا بود **و اما** ایانیا مدینه یعنی آمد
خن موسی علیه السلام تا تسلی دهی دل خود از تلمذ
و خبر زمانی زاده مومنان عید فغان یاد کن

یاد کن چون بخواند موسی را **و اما** پروردگار او
بودی باله یعنی طوی نام است
یا معنی شین یعنی دبا یا کزنده یا دوا بدارند اگر شده
که بر و بر سالت **و اما** بسوی فرعون
برستی که او خدا در کشته است از تکرار
پس بگو مرا و را که ای طایفی **و اما** بهیئت
مرزا میلی و رغبتی **و اما** بسوی آنکه گفته
از کفر و عصیان **و اما** هیچ میخواهی که راهنمایم ترا
بشناخت پروردگار تو **و اما** پس سی از
عذاب و عقاب و عذرها از کشتی و نافرمانی موسی عم
حکیم خدا نزد فرعون رفت و تبلیغ بآلت کرد او معجزه عجیب
پس نمود موسی عم **و اما** معجزه بزرگتر که نبی
عصا بود بحیثیه **و اما** پس تلمذ پرورد فرعون موسی
و عاصی شد خدا یعنی ربه که عصا او را شده است
گفت این از نزد خدا نیست بلکه بحر موسی است

پس پشت به سی کرد یعنی روی بدیدند
 با بطل امر او و گفته اند بر سر نه از دم و پشت کردند
 و می شناسند در کربلای خنک پس جمع کردند و
 پس کرد مرا ایشانرا بفش خود
 یکشت منم بود که بزرگترش یعنی اعنایه بود
 منند همه خدا یانند و من بزرگتر و امام بزرگتر قدس سره
 در حایف آورده که این پس این سخن شنید گفت مرا
 طاقت این کلام نیست من نمی توانم نه زدم بر آدم
 این همه بر من سید و که چنین لافی میزند تا کار را بکلی ببرد
 پس گفت او را عذای
 و جوق آخرت است که من خنک است او بعد از بنا
 که غرق شدن است یا بفش او کلمه او را مواخذه ساخت
 کلمه اول این سخن و کلمه آخر گفت ما علمت که من آنم غری
 میان و همه چهل سال بوده شیخ کلین الدین علاء الدوله قدس سره
 فرمود که قتی مراست که مرده بر نبات منصور رفتم

چون مراقبه کردم روح او را در مقام عالی یافتم از
 علیین مناجات کردم که سید یا هر یک دعوی کردند و
 روح حسین در علیین است و زبان در سخن بهرین
 رسید که فرعون بخوابی در اوقاده همه خوابیدند و ما را
 بگرد و حسین همه ما را و جوزا که در پس میان می نشان
 فرق بسیار است ذی المشو می گفت فرعون را حق
 گشت نیست گفت منصور ی انا الحق پس بر سر
 بن انا راحمة العالی محبت اوان انا راحمة العالی
 زانکه او سنگ سید بود این عقیق آن عدوی نوز و این سق
 آن انا هو بود در شری بنفول نه روی انا راحمة العالی
 انا راحمة العالی بنفول نه روی انا راحمة العالی
 پندار و عقاید می داشت که من مرکب را که نه
 نشان او را اند که بنفول نه روی انا راحمة العالی
 صبر بر این امر نهند انا راحمة العالی بنفول نه روی
 انا راحمة العالی بنفول نه روی انا راحمة العالی

که فرعون از این گفت منصور انا الحق نه

که نبوده اند در دنیا بلکه جانشان شبانگه ای

بسم الله الرحمن الرحيم

آورده اند که عبداللہ بن ملجم رضی اللہ عنہ صلعم
آمد آنحضرت صلوٰۃ و سلام و فریاد مشغول بود این منور
جهت غمی کرد داشت آن حال را بدست که بنزد پیغمبر صلوٰۃ
و السلام تشنه و با او سخن میبوی آمد سخن بر حضرت
رسالت صلعم قطع کرده آنحضرت از ظلم ملول شد روی
بناک ترش کرد و زو اعراض نمود جبرئیل هم آید آورد
ترش کرد روی خود و فرمود درین بکریه آورد
ایمان که بسو تو آمد ای پسر ابی بنی عبدالمطلب
و ذکر اعمالی است بعد از در قطع نماز بر میخیزد امام
علیه الصلوٰۃ و السلام و چه چیز دانایان را
ترا اند و شبانکه این ابن ملجم را پاک شود

از انعام رسالت صلعم دارد او را پند دادند تو
ایمان اما آنکس تو نمی دارد یعنی بی ایمانی نمکند
از ایمان فاش است بسو تو برای او
روی می آید یعنی بر او قبال مسلمانی از بهر جرس بر ایمان
و چه چیز تو بزرگوایی را از دست دادی
آن تشنه ی پاک نشود با سلام چه بر تو طلاق است پس
ایمان را و اما انامی آید بسو تو می آید شبان
در سعی طلب تعلیم یعنی ابن ملجم و چه چیز تو
می ترسد از خدا یا از پدر کفار است آن نزد تو
پس از و چه چیز تو مشغول می شو
منقول است که جبرئیل هم این آیه میخواند و مشرعه مبارک
آنحضرت متغیر میشد در کتاب آورده که پسر است از پس
آنحضرت مرد و چه رسالت صلعم بی آب و تاب شد
مبتدا به کبر و دست و راه نمیدید و نزدیک بود که روی

کردانید اور انا منو له شدا منو فایان تا بید
یا جل جلاله بنی بمرانید اور ابوقت انهای غدا
فانته پس بخاک در آورد اور انا همچو مردار
که بر سر راهها پیوسته است و در آنجا
خود را می بیند و در آنوقت نشو و نما
بمشیت است و در آنوقت که در میان
داد اندک ما را خسته خدایت فرمود و برستی
کافر عهد میشد و فاش نمود و امر میان حاجت را
کرد و نهاد و گفته اند مرد همه آرمیان و هرگز
هیچ آرمی نهد که ادای حقوق و اسم آلا نمی شنوی
بر و در خانه نشو و نما آید بنده همان به که
ز انصاف پس غدر برگاه خدا او دور نه بود و او
خدا او را پس که تواند که بجا آید و در آنوقت
پس بایطه که نشان آنرا می بیند و در آنوقت

و چون

و چشم عرب به پند و نیز کرد و در آنوقت
فانته پس بخاک در آورد اور انا همچو مردار
که بر سر راهها پیوسته است و در آنجا
خود را می بیند و در آنوقت نشو و نما
بمشیت است و در آنوقت که در میان
داد اندک ما را خسته خدایت فرمود و برستی
کافر عهد میشد و فاش نمود و امر میان حاجت را
کرد و نهاد و گفته اند مرد همه آرمیان و هرگز
هیچ آرمی نهد که ادای حقوق و اسم آلا نمی شنوی
بر و در خانه نشو و نما آید بنده همان به که
ز انصاف پس غدر برگاه خدا او دور نه بود و او
خدا او را پس که تواند که بجا آید و در آنوقت
پس بایطه که نشان آنرا می بیند و در آنوقت

و اما گاه که تارکان زنده شوند
و گاه که در دهان امان خود
منقطع شوند و زنده شوند چون بهار هوا
و چون باقیای ده ماه که از محل ایشان گذشت
و بر آن نزد یک شده و آن نفیس ترین سال است
فرو گذاشته شود یعنی کسی بر دای رخ می افتد
و نیاشته و گاه که جان وحشی
جمع کرده شوند و یکدیگر بخت کرده متعادل از اجمال
افزار یکدیگر نباشد و گاه که دیام را
آینه برداشته تا بیشتر نماند یا شود
خشت سازند یا گرم کنند و پخش کنند و فتوحات
ند و راست که عبد الدین عمر زید پیرایه که دیار بید
کفتی یا بحر متی تغوز را و گاه که افشنهار
حفت گردانند یعنی هر کسی با مثل او
حفت

حفت کنند یعنی زمین سازند چنانچه صالح را با صالح
و طالع با طالع یا نفوس مو منازرا با جو العین حفت کنند
و کافرا را با شیاطین یا روح را با ابدان و گاه که
سراست و گاه که دختران زنده در خاک زده
بر سیده شود یعنی زنده روی قتل را سوال کنند و آن
زنده است بلکه ام گناه گشته شده است عادت اثر
عرب آن بود که دختر از زخوف درویشی تا به
از جهت حقوق عاریه ایشان زنده در دهن گردن حقی
فرمود که از قتل او سوال کنید و حق آنکه از دیر سهند
که در گذشته شدی و فایده این سوال آنکه جواب
بدانی چه کشته اند قاتل دی خنجر کز در دست
نیشتر است و آنگاه نامها اعمال که بوقت مرگ
شدگان علی زده باشند باز گشاده شود و گاه که
و گاه آسمان گشت پراکنده شود و هم چیده

از آنکه در دوزخ است و از آنکه در بهشت است
یعنی بصورت نهایی تافته شود و بیشتر و بیشتر
و آنگاه که هشتاد و نه سالگی رسید
که اندک و ثواب است آنقدری که
به اندک است آنقدری که آنرا ساخته باشد از
اعمال و نیز بیشتر از آنکه در حال که در کوزه
است و در کوزه است و در کوزه است
نگهدارند که یک کوزه است و نگاه به بندگی
باهر چیزی که در کوزه است و با هر شری که در
و عبادی در کوزه است و در کوزه است
و در بدی اندوه گشته که بر مباحث آن شده و آن
سرت رنده و هیچ فائده ندارد که تو از هرگز نیست
غیبت شما که فرزندان است یا به کار بگوئی
تا آنکه فرزندان بری که در آن تو ای بسی هم خوب است

تا آنکه در کوزه است و در کوزه است
یعنی بصورت نهایی تافته شود و بیشتر و بیشتر
و آنگاه که هشتاد و نه سالگی رسید
که اندک و ثواب است آنقدری که
به اندک است آنقدری که آنرا ساخته باشد از
اعمال و نیز بیشتر از آنکه در حال که در کوزه
است و در کوزه است و در کوزه است
نگهدارند که یک کوزه است و نگاه به بندگی
باهر چیزی که در کوزه است و با هر شری که در
و عبادی در کوزه است و در کوزه است
و در بدی اندوه گشته که بر مباحث آن شده و آن
سرت رنده و هیچ فائده ندارد که تو از هرگز نیست
غیبت شما که فرزندان است یا به کار بگوئی
تا آنکه فرزندان بری که در آن تو ای بسی هم خوب است

یعنی ایضا نیز قوه بود در قلع مؤلفات صیحه نمود
و در این کتاب نیز یکصد و اندر عشر **در بیان**
و منزلت مطهر فرما در برده شده میان سوره یعنی
هر چه گوید ملائکه فرمات او بر نه **در بیان** آسمانها با
روزی از روی و از اصول ایم که باشد صلح من او
ساحب قوه است و طاعت فرزند او نه و
مکانه است و در این معنی بجا دعوت است و همین
بر سر اعیان **در بیان** و نیست به احب شما
محمد صلعم **در بیان** دیوانه چنانچه جان می برید
و پدید می آید در هر حال **در بیان** یعنی این که
بافتن روشن یعنی مطلع آفتاب را
و نیست **در بیان** بر جزاء غیب و پوشیده و پنهان
و حی بدو رسیده **در بیان** بجهل شمار تعلیم ندهد و از شما
پوشیده **در بیان** و نیست قرآن **در بیان** معنی دیو

را ندهد بشهید **در بیان** کجا می بیند
بدین سخن راستی و درستی چرا از او اعراض نمیکند
نیست قرآن **در بیان** از مدینه **در بیان** مرعیه از
یا نیست **در بیان** مگر شرف اهل عالم **در بیان** است
از عالم بیان یعنی قرآن موعظه است هر کسی را که خواهد
از شما **در بیان** که مستقیم شود در راه خدا
و پردی می کند و در حساب نوز و زره که او بهیچ
در آیه شینه گفت چون این کار را است و در سوره
ماست **در بیان** مستقیم شود و در خود به شوم است
و **در بیان** بید شما استقامت و بهریت
و **در بیان** که خود بداند **در بیان**
پرو و کما عالمیان و همیشه شمار هیچ **در بیان** شینه بود
و اصلی قدس بهره فرمود که حق سبحانه تر از همه و مظهرها
عاجز ساخته است خواهی مگر همیشه است و و کنی بوقت

سرور آرمیان را معنی نمک را آدمی چه خبر ترا سوز
 تا صافی نهی در خدای در کشتی زبانهای شینه
 مضمون تو علیه فرموده که اگر خدای تو از من
 سوگند تویم غریب تو یک و در معالم تنزلی تو
 که هر شایسته یکم نه ایراد هم کرم درین جهان
 همه ما کبریا بهجت تلقین است بنده را تا بود
 بنده که هر غیبه شدم بگری تو چو توده از
 لا تقصروا من چنانچه عصیان و عتو چو
 مرا شکسته است از دست این رخ ضایع میگرد
 آن خدای که با فرید تو
 و است که کرد در خدای تو
 پس بگردید ترا از خدایت غرق و در میگرد
 بنده که مفارقت خدمت ایشان است
 و به صورتی که جو که است

ادرا

کرد ترا و در هم بست **بیت** چنانچه
 می برید که قیامت باشد **بیت** بلکه شما
 تکذیب میکنید **بیت** هر روز جز از روی عناد
 و بد رستی که بر شما بنی بر کردار شما
 هر آینه نکامی مانند ملائکه **بیت** بزرگان نزد خدای
 عز و جلال **بیت** تو نیکوکاران روزنامه حال اول شما
 میدهند **بیت** آنچه میکنند از
 یک از **بیت** بد رستی که بر شما بنی بر کردار شما
 در **بیت** و بد رستی که
 فجار یعنی دروغ گوین و منکران مشرک **بیت** برای
 در دروغ نه **بیت** در آینه بد رستی که
 روز حساب یعنی قیامت **بیت** و نیست شد بخار
 از دروغ **بیت** کم شد گناه یعنی جاوید
 باشد و پروت نیایند **بیت** و پدید آمدن

تو که در روز قیامت از شما
مبارک است بشارت آنروز است یعنی که او را
بر کسی نباید **وَاللَّهُ يَسِّرُ الْوَسِيلَ** پس تو چه در میان
آن **وَاللَّهُ يَسِّرُ الْوَسِيلَ** که چیست روز شما مبارک است چنانکه عظیم
شأن که آنروز است یعنی که هر نفسی در نیاید
وَاللَّهُ يَسِّرُ الْوَسِيلَ روزی که مالک متوفی می شود هیچ
نفسی **وَاللَّهُ يَسِّرُ الْوَسِيلَ** برای هیچ نفسی چیزی را
منفذت یعنی میسر خواند که قوت و قدرت خود
نفی می نماید **وَاللَّهُ يَسِّرُ الْوَسِيلَ** و حکم می آید آنروز
مردمان است شفاعت دهد آنرا که هر حق آنرا خواهد

وَاللَّهُ يَسِّرُ الْوَسِيلَ
آورده اند که ای پند در میان و خیانت عظیم
داشته چون حضرت رسالت صلوات الله علیه عزت نموده
مؤمن

مستوجب پندیده شده در شان و طریق این سوره ناکش
وَاللَّهُ يَسِّرُ الْوَسِيلَ وای هرگاه همه کان در کمال و این
و گویند مردی در مدینه بود که او را بهینه گفته ی و
صانع داشت بلی که بزرگ بود بخیریدی و یکی که خور
تر بود بفروختی آن شبانه در شان و آیت سب
وَاللَّهُ يَسِّرُ الْوَسِيلَ چون می پستانند پیمان
بر مردمان برای خود **وَاللَّهُ يَسِّرُ الْوَسِيلَ** تمام می
ستانند پیمان **وَاللَّهُ يَسِّرُ الْوَسِيلَ** و چون می پیمانند
ایشان **وَاللَّهُ يَسِّرُ الْوَسِيلَ** یا می سجده حقوق ایشان را
می گاه مانند زبان می رسانند در حق
سبعین آورده هر که در کمال و درین حیانت که فرزند را
بقدر دوزخ در آورده میان دو لوه آتش نشانند و گویند
کیلها و زنهار او را می سپردن **وَاللَّهُ يَسِّرُ الْوَسِيلَ** و تو که می
و پیش شانی که درین روزی بود که از کم و بیش خبر نموده

ایا نمیدانند و یقین نه
پیش ستانان و کم فروشان
بر اینجه کانداز
روزی که بپای آئینه مردمان
مرحله فیه کار عالمیان را یعنی از بای
نشدند تا زن برسد و آن مقام هیبت که اگر اهل عصا
سجده سال ایستاده باشند و کسی زنه سخن نباشد تا حجت
معالمت ملعم شفاقت کند و خلق را از مقام هیبت بمو
محاسبه آرند و این شفاقت گیری باشد
حقا که نامه اعمال کافران
بود و آن سخره ایست جحوف بر بردوخ بوسیده جان
کافران و نامه اعمال ایشان در آن بود از کتب
مرویت که کتاب فاجران نام برند از قبول آن بکنه
بر زمین بار دارند قبول نمایند بر زمین بر زمین

موضع اینها سنگ اداست بنهند
و چه آنکه حیات بر این جای با هو و بیست کرد
نخار
بعل امتی که هر که داند که در آن خیر نیست
جامع همه بدیها یعنی عذاب و عقاب و شربت و رحمت
آن روز مذبذب است
آنکه بکند پ کرده اند
نیاشته اند
که بر همه کاری از حد در گذشت
بزه کاری و بی باکی
بر روی آیات کلام ما
او اعراض از حق پسر را
افسانهای میشینا نیست
میکونند

از این بردهای ایشان بخانه
 آنچه بودید میکرد از اقام و معاصی یعنی نبات
 نباتات نبات دلهای ایشان نگار خورده و بحال
 شده و در جزایده است که مبره که بنده کنایه کند
 نقطه سیاهی در دل او دیدید که تا بجای می رسید
 دل او میانه کرد و در شوق ایشان
 در خفا و نه خود است روزی محجوب از
 و رحمت و اوج است که از دیدار فرزند کار خور در روز
 و برده شده گان باشد یعنی زان ممنوع و نه مجرم و
 محجوب شوند از امام مگر معنی این آیه بریده نمود
 که حق سبحانه محجوب سازد اعدای خود را تا دیداری نبیند
 و بجای که به او یا خود تا بقای وی رسد امام متاخری
 فرمود که همچون در شان کفار در دشته دلالت میکند
 بر آنکه مؤمنان از او است در روز و بود و در میان

محجوب خواهند شد که نگاه میان دو و شوق نماند
 کوئی بهشت بهرمانیست بی دیدن میزان جنت
 چون شمشیر را حجابت پس فرق درین میان
 پیش برستی که کذب کنندگان
 در آیند گانه بدو رخ و پس کعبه شوند
 یعنی ایشان از کونین و آن عذاب
 که بودید شما بدو کذب میکردند
 حقا که بدستی که کتاب اعمال نیکو کار
 رسا باشد در عین بر آسمان هفت در بر عرش و نیند
 آن قائم یعنی بود بر عرش و کعبه اندیشه الهی است
 چه چیز دانا ساخت ترا که بدانی
 که چه خبر است بیون یعنی محلیت بلند یا مکان و مکان
 ابرار است مستور و موسوم بقرنی
 که هر که در دنیا که کند داند که در همه خیر است

المسمر حاضر میشوند کتاب برادر را ملا که عجب که
ساکنان عینین یعنی با استقبال آن میروند و نگاه میدارند
و روز قیامت بدان گواهی خواهند داد
بدیستی که نشان ویاکان **عجب** در بهشت اند
بر تنها بلند راسته **عجب** می نکرند غیر ناکه
از آن شادمان و فرخناک میگردند تا بگویند
و غدا این نشان شاهده مینمایند **عجب** شناسایی توای
نکرده **عجب** در رویهای ایشان
تا ازکی نعمتهای بهشت و طراوت نهتهای آن
آشامیده میشوند یعنی به ایشان **عجب** از
شراب غالص سفید خوشی **عجب** بهرگز آینه در **عجب**
مهر و جای **عجب** مشک است و گفته اند ختم من
او بر **عجب** مشک است و مهر جنت آن کنندار است
کی بدان نرسد و ابراهیم مهرت برآورده **عجب**
درین

و درین شراب **عجب** عجب
رعنت کنندگان یعنی عمل بجای یارند که سبب محقق
شراب آن کردند و **عجب** و امین علی رحق
از آن آب چشمه تسنیم امت و در قیامت از آن علامت
نقل کرده که تسنیم اسم آن است که تحت العرش بهشت
میریزد و آن اشرف است و بهشت عینا
اعنی چشمه که می آشامند **عجب** از آن چشمه نریزد
شدگان بارگاه عنایت یعنی ایشان صرف آن می نوشند
و معروج بابر می دهند صاحب **عجب** فرموده که چون مقربان
مشغول بامی نشده اند یعنی محبت حق را عجبت غیر
نیامیخته شراب ایشان **عجب** باشد شراب ایشان
معروج باید **عجب** ما شراب عیش میجویم با دردی غم
صاف نوتان دیگرند و در دوشان دیگرند **عجب**
بجز الحقایق آورده که این اشاره است به شراب غالص

از غار کوفین و دانی مخوفه وی قلوب و لیاست
و انضیاء تمام و منشد محبت و نسیم علای رب
محبت است ایضاً محبت زبانه و مقربان فدائی شده بقایانند
و آنکسی بر بساط قرب در مجلس انس و ریاض قدس ز دست
ساقی رضا جرعه ازین شراب ناب خشنود و بی از سران
سخنان بمشام جان وی ترسد سر مانع زوق
دو جهان مستی عشق است آنها ازین می خشنود چه در
آورده اند نه نادید قریش هرگاه که نقاره خواجه را چون
خمار و جناب ببال و صربس رضی الله عنهم و انشای شایسته
پدید می آید یا ایشان بخفته و استیلا بر دینی آیه آمده است
بدرستی که نماند که شراب آورند و بفرمایند
بشدن آنکه گریه اند **مخند**
و چون بگذرند بمومنان **مخند**
غزوه میکنند چشمتها یعنی اشارت نماید بجهت استیلا

و در کشف آورده که فری مرتضی علی کرم الله وجهه
با بغری از مسلمان بگذشت جمعی از منافقان خندیدند
و چشم و ابرو اشارت ابروین استیلا بر دینی کردند و
زردی ازان نوزده گفتند **مخند** یا علی بود ابرو
یعنی علی کرم الله وجهه و بدین سخن بسیار بخندیدند
مرتضی علی کرم الله وجهه مسجد غیر صلح نموده بود که آن
آیه را فرود آمد که بحرمان و منافقان بر مومنان مسجد
دخیم و ابرو غزوه میکنند و چون باز میگردند
خرم و شادمان بر ایچه میگردند و چون بیرون
کافران و منافقان مومنان **مخند** میگویند با یکدیگر
بدرستی که ازین گروه که متابعان محمد تقی
بر آینه **مخند** میگویند و در
و فرستاده شده اند که کفر و نفاق
نکات همان مالوای دهنده نفاق است

بر عتبات آن حرمت بنمایند و آنرا که آن بیاض
بیاض بنام آنست و بلکه مترد است از افقی با نخی
سوزن کشند و آنرا که جمع کند و بپوشد
یعنی قسم به عتبات آنرا که فرو پوشد و سوزن کشد
آنرا که کامل گردد و بر تپه پدید آید
آینه شمایر سید و ملاقی شود
که مطابق می باشد در شدة مراد کم است و شداید قیامت
و موطن احوال آن و یکی بعد از دیگری دیده شود
در تفسیر امری آورده که مراد خویش نبی آدم است
از حال سجالی عینی پس از نصف جلقه و عظم و خلق آخر
پس است بر میان را با وجودین حالها
نمیگردد و بند بندای و روز جزا
خوانده شود که بر ایشان قیامت
آن سجده میکنند بر ملاقات و بعضی از علما
ایضا

انچا سجده میکنند و جمعی در آخر سوره و ابو هریره
انچا سجده کردی و گفتی از پس ابو القاسم صلعم توجه
کرده ام این سجده سیزدهم است از سجدهات قرآن
و صاحب فتوحات این سجده را سجده جمع گفته
بعد از قرائت قرآن جامع شد مرعفات تزییه و قدسی
را و سجده ناکر این یکبارنه از جهت حضور لیس و اختراع
حجت است **و اما** بلکه ناکر و دیده شود
تکذیب میکنند قرآن و تپه بنمایند در آیات
و خدای دانا تراست **و اما** باینه نماید
در دل خود از کفر و می پوشند از کینه و مؤمنان
پس خبر ده ایشان را **و اما** باینه نماید
در دناک ایراد بشارت برای حکم است
مکر ناکر و دیده باینه نماید
و کرده اند عملهای ستوده **و اما** باینه نماید
فرز ناکاسته و نامرئیه و منت ناکه ساره

سوکند با آسمان که او
بر جهان و در روح اشنی عشر است و منازل قمریا
در سماوات و سوکند بر دوزخ و عده در آیه
یعنی قیامت و سوکند بگو ا که اند است همه
می بیند و میداند و سوکند بگو ای داده بوده
بنده و بقول شاه پیغمبر است صلعم و مشهور است
یا شاه دامت دی اند و مشهور است و دیگران یا شاه
حفظه اند و مشهور است آدم یا شاه اعضا اند و مشهور
است و شاه و مشهور است با قول دیگر حجر الاسود است
و حجاج یا عرفه و معانی آن مقام یا در غرض آن مکان
یا بعد و غایت آن مکان در و بعد و یا آرم و در
یا عیب و آرم و آرم و یا آرم و یا آرم و یا آرم
ایشان و بر قدر جویشم اینست که برستی

میک شدند و معون کنند
خداوند مکانها در زمین و ایشان بت پرستان بود
از احباب و در زمان و ساری بود کامن و
مشعبه و مشعبه که در ملک بران و بران و بران
رسیده بحر حیات تا اینکه من پیر شده و منفعتی
بقوی من راه یافته است و دیده از مشربان پیر
گوشت و وقت کمال خیره شود نه زبان را می گوای
نه آن نه رفته و نه ای صلعم و در آنست که جوانی
عاقبت از فهم من بیاری تا آنچه دانسته ام بوی موزم
و بعد از خلق باشد که مور و ملک بوی مشفم تو ندود
ملک را پسندیده و قماره بران منور که در کار است
پیر بود پیر و سحر از روی اتمام قمار و بیای پیر
و زیارت پیر و بر روی پیر و بر روی پیر
طریق ربانیت را پسندید و بدین راه می بیند شده

خدا پرست گشت روز ماه بهانه انکه از نعمت کرد یاد
و بایه مینبخت داشتی تا مرد عاقه منجای بدو گشت
فتنا را روزی از نزد رهب پرورن آمد بخانه خود رفت
ز دماغی بسره رده راه بر مردم فروخته و خان بهر
جرا می نده بودند آن جوان پیش آمد و بهم غمخوارنده
است بر پشت از طلا مالیده گفت از راه باز آمدی
باز و در از دلمیرفت و این خبر جوان در شهر افتاد
و قتی دیگر شهری بر سرده به و جوان این سخن را گوش
و کسی گفت او نیز از راه در شده را با حاجات می برد چون
آوردند دعای زودات و به غای او خفته و غای شده
تا حاجب ملا پنا شده بود و دوی آمده است غای گشت
جوان گفت اگر متابعت من نمی و ستم را پوشیده ای نام
ربا گشت چشم ترا روشن سازم حاجب برود جوان را
و جوان علیه شهادت او را آتش زد و او را بشم و آتش شد

حاج

حاجب چشم روشن نزدیک آمد دو واس از رفتی
گفت چشم تو چگونه روشن شد گفت خدی صحبت گشت
ملک گشت حد اکیست حاجب جواب داد که الله لا اله
الا هو ملک بی ملک بطریق حیکه گفت این با حق
که آموختی تا من هم بدو کردم حاجب شوقی که بر مردم
ملک داشت قصه جوان در میان آن در ملک علیه
بر غفیده او اطلع یافت و حیدر که حیدر دهد بر زنده
جوان زین بر کرد چون بر گشت و کم شده جوان پیرا
غرق بر دانه جمی دیر باب دریا بر دانه و در عا بر دانه
و او سید مت باز گشت خبر ملک نمیدر دی رانایز کرد
که و را بگوئی بلند بردند و بر پادشاه انداخته چون بر سر
کوه رسیدند عا فرمود پادشاه بر آمد و فرمود که از کوه
و دوی نامه باند ملک فرمود تا با حق افکنند قصه جوان
بسوخته و و هر زری ز رسید پس او را از در در آید

ویران گردند پیوسته بیرون کای کرد چون گشت ای
ای مایه بگوید بدان خدای که بن همه آثار قدرت زو
مشاهده کردی **مبدع** هر چیز که بودیش هست
مختص هر چیز که بودیش که هست ملک خدا و زین
میخواهم به نفس تو جو سگفت که بود نیست تیر که جان
و بگو بنام خدای و برین غلام و بخلکن تا بر من به جان
کرد و تیر بر خون که در شربت شهادت چشمه و حضور آن
محله هم سیکار گرفته اند تا بر نه اندام ملک در
غضب نه بفرمود تا همه چند جا زمین کوک کردند و هر کوکی
آتش افروخته و بر کنایه که کوهها شسته هر که ای بود
می پرسد که بر خدای گزیده بودی در می سوخته است
سپاسه ایشان را میگوید اصحاب با خدو در پی آنها
خداوند و کوهها در زمین **ذات** خدو نه
آتش با همه یعنی افروخته بهیزم چون

برستی که خدای **مبدع** او آشکارا کند بطش خود را
بر کافران در دنیا و **مبدع** و باز کردند بهما را بر ایشان
در آخرت و این نه عدل است **مبدع** و او است
آمرزده آنکه که توبه کند **مبدع** دوست دارد
مر آنکه فرمان برد و این علامت نصرت است بعد از بگذارد
و نالود ساز و بطن بنور و بر افروز **مبدع** و
دخول غنچه زان **مبدع** در جان که نه جباران **مبدع** که
فضل کنی کار من آسان گردد در عدل کنی بر پی بر روی ما
مبدع و نه عرش یا ما که ملک **مبدع** بزرگو
در ذات است و صفات **مبدع** **مبدع** آفریننده آفریننده
مبدع ایا آمد بتو **مبدع** سخن شکر یا یعنی بزی
تستی تو بتو فرستادیم حدیث جنود کفره که بر اینبارت
نه **مبدع** فرعون و قوم او **مبدع** و قبیله نود
ری این سخن منزل شد و منکران قبول کردند

پرونی می آید **و** در میان رشت
مردن **و** انخوانهای سینه زنان
بدستی که خدای **و** برابر گردانیدن آن آب
اصبلی که از آن پرونی آمده **و** هر کس که آب
و اعاده انسان بعد از موت قادر است
روزی که آشکار کرده شود نماها یعنی ظاهرا کنند مخفیات
صفا بر تا طیب است **و** میتر کرد یا فرائض اعمال را
عرض کنند چون روزه و غسل جنابت و وضو که کسی بر آن
طالع نذر و آدمی بعمل آید قابل بوده و نکرده یا برده
بردارند از گردن و اینها بسی رمویی بدن مرتبت کرد
که برده از روی کار یا بردارند آن کسیت که رمویی و علم
نشود **و** در آنوقت که پوشید باید بشود **و** پس
مینت مر انسان از **و** هیچ تو انانی در نفس او
تا از عذاب خود باز دارد **و** نه یاری که بعد

آن

بدر کاری او بلا منفق و مرتفع گردد **و**
و سو کند با آسمان باران یا رجعت
میکند از هر درزه و بلندی بآن موضع که از آنجا حرکت
و بر زمین با شکاف که از آن آب
و نبات پرونی آید **و** بدستی که بر آن **و**
هر آینه سخنی است در رشت راست یا جبهه الکنده میان
حق و باطل **و** او نیست او بازی و باطل
و منسوب و سخن **و** بدستی که معاندان قهرش
مکر میکنند **و** مکر کردنی در درازن و جهت بغیر
صلح و این جز است **و** در دست بر فدا **و**
حق **و** فخر **و** فخر **و** فخر **و** فخر **و** فخر **و** فخر
و جز اینند **و** مکر ایشان را با ستیج **و** مکر ایشان
در عجب **و** مکر ایشان **و** مکر ایشان **و** مکر ایشان

و آنکه زمانی یعنی بزودی همه ملوک خواهند شد
 حکم امهال است
 بآیه قتال
 خوراکه برتر است از الحاد در ان اطلاق بر حق سبحانه
 و گفته اند اسم صله است و معنی آنکه بیایک نشای آفریدگار
 خوراکه بر صفی که شاید او تنزیه کن یا بلوی سبحان
 بی الا علی در جز است که چون این آیه نازل شد
 حضرت یونس صلعم فرمود که جعلو ما فی سجونکم
 آن خدای که پافریدهم چیز است و راست کرد خلق
 برینکه عطا فرمود با ستم حاج با پنا یا به قدر که در موت
 مکتب نمود در رحم و او را راه نمود به پروان آمدن
 و آن خدای که پروان آورد از زمین چراگاهها
 یعنی برویاند چیز که چهار پایان بچرخد
 و این آیه را در تفسیر خود

و آن گیاه رسته را بعد از سبزی او ع نشک
و پزمرده سیاه و تیره محققان این مضمون
این آیه فهم کرده اند که چرا گاه متممات رین است
که دنیا اگر چه اول تازه و شیراب سرسبز و خورم اما اندک
و قتی بسبب مهبوب بار در آن حواش تیره
ولی طریقت خورده اند اگر چه خورم تازه است
کلشن دنیا ولی بیکت بار خزان می آید
بکرده خور و در قس قمر زجای مرو که خواند چرخ
سیکهای نان می آرد آورده اند که میر کل عم
باین و سورتی از فرات نازل شدی و بخونندی سورت
رسالت پناه و همانرا اعاده فرمودی و هنوز
باخر نرسیده آنحضرت تلاوت کردی سبب نکه فرشتی کند
حق سبحانه عالی آیه فرستاده که زور باشد که بر
و خوانم قرآن یعنی جبر کل با بر ما بر تو خواند

پس فراموش نگینی از انزوة حفظی به توبه زنی دانسته به
با آنکه تو ای و حفظه بین سوره و آیات نشانه دیگر باشند
بر سالت تودین آیه الله است که حضرت را که هر چه بود
بخوابیم تو فراموش نخواهی کرد که جبرئیل برمان مایم درین
خواهد بود و این در اخبار آمده که در ماه رمضان در
هر سالی نازل شدی و قرآن را با پیغمبر صلوات بر او
و در سال آخر که حضرت صلعم از دنیا رحلت نمود
دو نوبت آمد و قرآن را تلاوت کرد و حضرت با اصحاب
و اهل خورمرو که گویند جنم نزدیک است که درین ماه رمضان
دو نوبت جبرئیل آمد و قرآن را فرمود و در هر سال یک نوبت
نازل می شد و همچنان بود که حضرت فرمود **اَللّٰهُمَّ**
اِنَّکَ مکرر آنچه خدای خواهد که فراموش کنی بر من و جبه که تلاوت
آن مستوح کرد و حق سبحانه از محف و صد و قرآن بخونند
اِنَّکَ یحکم بدستی که خدایمید اند اسکار از احوال خلق

خلق و آنچه نهانست از اظهور ایشان
آسان گردانیم و تو نیز درم تر **اَللّٰهُمَّ**
سلوک طریقه آسان در حفظ وحی یاراه غایم نبوت
آسان بدستی که خدایمید اند **اَللّٰهُمَّ** در حق خلق را
اِنَّکَ یحکم بدستی که خدایمید اند **اَللّٰهُمَّ** بدستی که سود کند
مومنانرا ایند ان مومنانرا و گفته اند اگر مومنانرا ایند
یعنی بگویند در دست خود ملززه اگر کسی بران منتفع شود اگر
شود و **اَللّٰهُمَّ** من آنچه شرط طریق است با تو میگویم
تو خواه از بنجم بدی که خواه ملال **اَللّٰهُمَّ** بدستی که سود کند
کسی که به بدست از حق **اَللّٰهُمَّ** بدستی که سود کند
بدستی که سود کند **اَللّٰهُمَّ** بدستی که سود کند
که با سعی شوق است **اَللّٰهُمَّ** بدستی که سود کند
در کائنات دیگر برتر و مومنانرا است و در حدیث

درین میت که دیند دهنده
 نیستی تو بر ایشان مسلط اگر کنی بر ایمان و آینه
 قتال وین را فتح کرده ایکن هر که وی
 بر تابد بعد از کبر و تو نکر و در حق را بپوشد
 عذاب کنده ای او را عذاب
 بر کثر یعنی عذاب آخرت چه دنیا بقطر و قه و هم
 معذب بودند بدستی که بسوی ماست
 یعنی بخزای ما باز گشت ایشان
 پس تحقیق بر ما شمار ایشان محشر
 سو کند بجه که وقت مناجات دوستانست
 تا نماز چه را آم جان به لا اله الا انت و قبولی بعضی مراد روز
 اول خرم است آن به سال از و منجر شود یا بهی الحی

درین میت که دیند دهنده

ذی الحجه که الی عشر مقرر بدوست یا با مد او که نه که
 مسکینانست یا صبح روز عرفه که وظایف دعا
 و نیاز حاجیان در امت یا سقیده دم روز عید که روز
 قربانست یا اول روز قیامت که روز ایون دیا است
 و در میان کوبه اشارت است با انجارات از اصحاب
 مبارک آنحضرت رسالت صلعم و گفته انبی میاه و عیون
 و منابع یا انجارات و صخره فساد علی بنیاد و عم یا
 انجارات از حجر موسی عم یا انجارات از سحاب یا
 روان شدن اشک امت از ریه عاصیان
 سو کند به شب یعنی ده ذی الحجه که عرفه در امت
 یا ده اول محرم که عاشورا از امت یا ده آخر رمضان
 که شب قدر تعبیه در و سبت یا ده میانه شعبان شب
 برات از امت و شب و سو کند به شب و حق
 مراد از شفع لقناده و صفات مخلوقات است چون

عز و زان قدرت و عز و علم و جود و توت و صنف و موت
و حیون و از وتر صفات الهی چون عز بی ذل و قدرت
و علم بی جهل و توت بی صنف و حیات بی موت یا سفع
خلقه و من کل شیء خلقنا و من و فری بی همتا خلق
که قتل هو الله احد و بقول جمعی خوف و طاق عناصر
و افلاک یا بروج و سیارات یا نماز صبح و شال یا رجا
جنان یا درکات یا نران یا روز خرو و عرفه یا مسجدین
مکه و مدینه و مسجد اقصی یا جبلین صفا و مروه و بیت الحرام
و سوکنه شب آنگاه که گذرد یعنی شب قدر
و در عین معانی آورده که شب سز زلفه و آینه است
که عالم پدید آید و آینه است درین سوکنه
که یاد کردیم سوکنه ی پندیده و آینه است درین سوکنه
خداوند عقل تا اعتبار آینه و دانند که سوکنه میت محقق
و موکه خرم و جوازش این که مذنب خواهی کرد که باز آید

بیاوردی وند الفسخ که چه کرد
 بود در کار تو عادی بقوم عاد
 یعنی ارم بن عاد
 عاد اولی را عاد ارم میگویند و ارم نام جد ایشانست
 چه عاد پسر عریس بوده و او پسر ارم و او پسر بنام بن نوح
 است و عم و کافه ارم نام بلده ایشانست و برین تعبیر
 مراد اهل روم باشند یعنی روم پس عاد یا نرا صفت میکنند که
 از اهل رومند و اینها را بزرگ یا اهل جیمها
 بزرگها را هم از اهل روم میگویند آن قبلی که افزیده شده
 مانند ایشان در درازی قد و بزرگی جسم
 در شهر و شهر است که ارم نام بلده عاد است
 و ذات العمار صفت و مست یعنی شهر ارم خدوند بنایی
 بزرگ است چنان بنایی که مثل آن در سواد نهد
 و این در اصل اجمال است که عاد بن قلاب
 بطلب شهر تم شده در عدن گمانست و بنای شهر

رسیدند و شتر محکم بود و بر حوالی آن مقصور بسیار
بود عبد الله با امید آنکه کسی را پسندد و احوال شتر
خود را برسد بدو حصار آمد و دری دید هر دو
مصرعش مشکل خواهر دیمتی و هیچکس را بخانیافت
منتخبر شد و چون بشهر درآمد چهرتش بفرود چه قصه
برسون نام و بر جبهه و یا قوت بنا کرده خشتی از زر
و دیگری از نقره و در شهر بزمین و تیره و بی سنگینه
در و م و آید ما را بهار ریخته و در حوالی هر قری آبهای
روان بر روی لؤلؤ و مرجان و درختان بسیار آنها
ایشان یعنی آن درخت با از زر و برکها زین جبهه و شکوفه
انیم با خود نده الجنة التي كنتم تعدون این
چه منقول چه بهشت این چه مقام است اینجا بر قدری
زان جوهر برداشته و بر پشت نهاده بینانند مردم
آن کوهر زردست او بدینند و حمل بر یافتن کنج کرده قصه

گفت

قصه وی بر زبانها نشاند تا حدیکه حال او را بمجاوید که
در آن وقت حاکم شام بود اینا گردند معاویه میرا
طیبه تمام حکایت از او تا آخر استماع فرمود پس او را
در مجلس خود بنشاند و کعب الاخبار را طایفه که در دنیا
شهری هست که بنام آن از زر و نقره باشته و در خشان
مکمل خواهر کعب بنیافت آنی شهری است که حق سبحان
او را در قرآن مجید یاد کرده ولم یخلق مثلهما فی البر و البحر
شهرین بود بهشت در کنوی چون قصر نیک بنا زه و نیک
و نرشد بن عمار ساخته و او پادشاه عظیم قد بود و ده سال
عمر داشت و هر جا در عالم زری و جوهر و هر چه بهج کرد
دست قهرمان با هر کی هزار کوک فرستاد تا شهر را برسیاسته
و به صد سال تمام رسیده و دو سالگی دیگر به تیار راه ششمانه
نموده امر او ملوک عالم جمع کرده و زردار السلطنة خود
بناشای آن شهر متوجه شد یک شب راه میان وی و آن

بنامانده که حق سبحانه و تعالی فرستاد تا صیحه برایش زده
و همه بگردند و آن شهر از نظر مردم پوشیده شد در کتب سابقین
خوانده ام که در زمان حکومت تو مردی کوتاه بانی مزاج
سبز چشم به بروی او خا بر کردن او علامتی باشد
بطلب شترنی برانجا رسد و آنرا ببیند باز کندست و بن قریه
دیده افتد و آنرا بکمال میل بخورد و دیگر چه کرد خدای تو
بقوم عتود و آنرا که می بریدند که چهار
بزی ماوی جوزا بودی العزیز و چه کرد چون
خداوند بکشتی و لشکرهای بسیار باصبا
او تاد که نزد او بدان بازی میکردند میاردم در بطریق چنانچه
تغذیب می نمودند از آنان زمین سه کرده که بخل تو
از حد بندگی در گذشتند در شهر حکم تو
کایس بسیار گردیدند در آن شهرها
تجایی را که آن مخالف بود با حق و ستمکاری کردند با حق

ایس بخت برایشان بروردگار تو
عذاب نوعی از عذاب چون عربت از این بخت
ترین عذابها میباشند هر گونه عذاب اسو عذاب شکسته
حق سبحانه بقانون کلام ایشان عذابها و خور سوخت
و کوفت اندرین کلمه غاریست عذاب دنیا ایشان بخت
عذاب آخرت چون نیست ضربت از این بضر بشمار
عذاب آخرت شد و باقی خواهد بود در بدستی
که بروردگار تو خداوند نگاه است
یعنی چنانچه فوت نشود چیزی از انگشتی بر صدادن شد
و مترصد کند که است پس هیچ جز فوت نشود از حق سبحانه
چه همه را می بیند و می شنود و بر پوشیده نیست
هم نهان اند و هم آنچه نهان تر باشد يعلم السر و احفی
صفت حضرت اوست ما یس با آدمی
یعنی ابی بن خلف را چون مبتلی کند بر او

پروردگار او یعنی آزمایش کند و را بتوکل و توکل
در پس گرمی کند چاه و افتد و او غمت دید
و معشت پر و فراخ کرد و با سالی کار او بسیار زد
پس گوید پروردگار من بزرگ است
و با من این گرفتار کرد و او را بخون و آری نماید
به رویشی و سختی و پس نیک سازد
بر او رزق و روزی و پس گوید آن کار من
خوار کرد مرا کافر گرامت خود را تو انگری
داند و امانت خود را بدرویش و این مقور نظر وقت
فهم است چه آسایش درویشی چه و آرام درویشان
فزون از عدت در در دنیا و آخرت بلا حساب و عقاب
خواهد اگر بیدیده حق تنگبری درویشی احتیاجی
بر تو انگری بخانست که گمان برده ای کاران
بلکه گرامت بطاعت است و مذلت و عصبیت ان

ان اگر مکن عند الله اتقیکم و به نیت من شمارا بقدر
و شکستی امانت میکم
بلکه امانت شما بدانت که گرامی نمیدیدیم را نفته
نمیدید و خریض نمیکند یکدیگر را
چو دادن خود دنی بدرویش و خویشی
و میباید مال میراث را
سخت و بسیار یعنی جمع میکنند میان حال و ارام و
زنان و کودکان را میراث میدهند و بهره مال ایشان را
خویش میباید و دوست میداید مال را
دوستی فراوان با حرص شده
حقا که چون شکسته شود زمین
شکستی بعد از شکستش یعنی پاره پاره گردد
و پاره ایات قدرت و آثار است پروردگار تو یعنی ظاهر
شود و پاره ایان فرستگان بجمعه شتر

صفی بر از صفی حسب نیاز او مراتب خود در تقییر
امام ابو اللیث رح مذکور است که اهل مہر آسمانی
علی حد صفی باشند **در روز قیامت** و آورده شوند
از روز پنجم در جزاست که مقدار ہزار نام باشند مرد و زن
و مقدار ہزار فرشتہ بر ہر نامی جمع شدہ میکشند و
دو زنجیر خشم کافران میچو شد و میچو شد تا بعرصات آید
و بر چپ عرش بدرند و در آن محل ہیچ محل مقرب و
پیغمبر مسل مانند الازہو و بہت بزا تو در آید و میکوبند
یارب نفسی نفسی و حضرت پیغمبر میگوید یارب امی التی
و جہنم میکوبد مالی و مالکیا محمد را با تو و ترابا من چکار
حق بیخا نہ مرا بر تو حرام گردانیدہ است **در روز**
قیامت یاد کند آدمی کنایان خود را یا پند گیرد و
اگاہ شود از قیامت اعمال خویش **و گنجا باشد**
در روز قیامت او را مسعفت یاد کردن یا پند گرفتن چه

چہ محل نہ گرد دنیا باشد نہ عقیقتی تو نبندہ پند کہ پند نہ بودی
نہ آنہ و زندہ می حسرت **در روز قیامت** ای کاشکی
من **در روز قیامت** پیش میفرستادم عمل خیری
برای زندگانی من درین عالم **در روز قیامت** پس روز
عذاب کند کسی مار **در روز قیامت** مثل عذاب بندہ ای در
دنیا نزدیک مرگ مو من موحکہ
ای نفس آرام گرفته بندگ من شاگردی در نعمت و مہر
ممودی در سخت **در روز قیامت** باز کرد از دنیا
بہوی موعید و در کار خود **در روز قیامت** در سالتی کہ بندہ شدہ
آنچہ بتودادہ اند **در روز قیامت** پسندیدہ نزدیک خدای و چون
روز قیامت شود گوید **در روز قیامت** پسندیدہ
در مژہ بندگان من شایستہ **در روز قیامت** در روزی
من کہ مقصود از جنت تھا و دیدار است یا مژہ مہربان
میرہ **در روز قیامت** **در روز قیامت** **در روز قیامت**

بسم الله الرحمن الرحيم
واللهم صل على محمد وآل محمد
يعني مکه و آنست جمل و ما ان که تو آمده بدین
کتاب بدین شهر یا انکه مکه موضع امن و شاه خلق و
محل حج و مکان بیت الحرام است قسم بر این مفید است
جبلوا حضرت حالت معلوم در و ما معلوم بود که شرف مکان
و مکین است اسی کعبه را زمین قدوسی تو صد شرف
و سی مرده از مقدم پاک تو صد غنا بطحا ز نور
طلعت تو یافته فروغ ایش بر خاکیا تو با فر و نو با
و ادته اند تو حلالی بین شهر یعنی هر چه خواهی تمام
و آنچه بر دیگران حرام است یکساعت برو حلال شود
بود و این وعده است ایضا مکه و قتل بعضی در و
و این از قتل حق نازل حکم است برو قتل و در این
و سوکنند پدر یعنی آدم یا ابراهیم علیهما السلام و

و آنکه از آنست که
کفته اند و الحمد لله است صلوات الله و سلامه علیه
و ما ولد است او حق سبحانه قسم یا میلند بحب خود و با
است او جواب قسم اینکه **لله عاقبت** به کسی که
آفریده ایم آدمی **و رحمتی** و رنج نبیست دنیا
آنچه بوقت ولادت و رضاع و طعام و معاش و حیات
و موت بدو میرسد یا خلق کرده ایم بود بدین را غایت
وقت و او حیا بود که آدمی در زیر پای نهاده و ده
شادان او را بشیند و ایام پاره شدی و در زیر پای و
پرو ن نیامدی و او دعوی کردی که کسی بر من نیست
و بیوسه پیغمبر صلعم پیاز ردی و جفا آدمی حق سبحانه
فرمود که **ایا می نید** ارباب اولاد بدین
آنکه قادر نشود **و هر** و کسی که از و
انتقام پیغمبران نشد **و میگوید**

اعضای و فرموده است **پیشام** دادا علم
 فرمود مر آن نفس را دروغ و ناپاکی و بی باکی
 و پر میرگاری و نیکو کاری و فرمان برداری و
 یعنی بیان کرده و تعلیم داده و روشن ساخته جو سبک کند
 حبیب **دانا** بهستی که ستار شده **دانا** هر که
 پاک کرد نفس خود را از آسایش و زایل یا نشو غداد او را با انواع
 و اجناس نفسانی و بد رستی **دانا** بی بهره ماند
دانا هر که کرد نفس خود را بعبق جهالت یا کم ساخته قدر
 و مرتبه او را معصیت سنالت و این عباس رضی الله عنهما
 روایت کرده است که حضرت رسالت صلعم نزدیک شد و
 این آینه بود که اللهم انت غنی تقو ما و زکیها انت خیر
 من زکیها و انت ولها و مولها تحقیقان بر نه
 تزکیه نفس موجب تصفیه دل است هرگاه که نفس از شوائب
 مزی شود فی الحال دل از لوث نفسی ماسوی مصفی گردد

تا آنکه **میر** از مناسبتی نشود و آن بنده نورانی نشود
میر تکذیب کردند قتل نمود **میر** سبب
 طعنان خود مر صالح را عدم **میر** بوقتی که بر فساد
 بد بخت ترین قتل که قدر این سالف بود با حق
 بعقر ناقه و مضه آن **میر** یکسنت مرایشان را
میر مرستانه خدای یعنی صالح علی بنیاد علیه السلام
میر دست بر نایه ناقه خدا را **میر** و که ذکر کرد
 مشرب او را یعنی **میر** که بود و غرض است از خجسته
 بشمار و دنیا **میر** تکذیب کردند صالح را علیه
 دوزخ و اغدا **میر** پس بی کردند ناقه را
 پس ملک است لیبار کی فرستاد **میر** بر ایشان
 پروردگار ایشان **میر** سبب کنایه است
 پس یکیشان کرد آن دیده بر همه ایشان تا صفا و کبار
 ایشان بردند **میر** و نتر سیده ای **میر**

حاجت بملکات را یعنی مملکت کرد و نترسد از تنگداری
و سعادت را بر و راه

سو کند شب چون پیوسته عالم را
ظلمت خویش را سو کند بر روزگار
و ظلمت شب را زایل گرداند
پافریز از زاده یعنی آدم و حوا
علیهما السلام یا مذکور مؤمنان را از جمیع جوارح قسم نیست
هر آینه بر نده است یعنی مختلف افتاده مناسب
عمر بعضی را ثواب و کرامت و جمعی عقاب و عتاب
این بیان افعال مختلفه و پاداش آن میکند و میفرماید
سزاوارست که پاداش خود را در راه خدای
و بر پیرینه از شرک و کبایر و نیکو بقی نمود باطنی

و در آن مال نه نوزاری و در آن تجارت میکنی تو بختم
سفا س مسلمان نمی شندی صدیق از و ملول می بود
چون از امید این کلمه بشیند غنیمت شمرده در سفا س
با تمام استعداد او بدو مال را بسته فی الحال با امید
ثواب خروی ویر از اگر بدو حق بسیاری این سوت
فرستاده از سیرت صدیق خبر از و فرمود بر کینه
و پاداش از اصدقین نمود پس فرمود باشد ای
ایم ویرایش برای طریق نیکو سبب سزا
رحمت و رحمت باشد یعنی عملی که او را بهشت رساند که
روح در و تو را و اما کسی که جز در مال
خود بکشتن کلمه توحید و بی نیاز دید خود
از تو باشد و برین سبب موجودات بن رقت نموده
و تکذیب کردی و خصلتی نیکوتر است
نیز است برین سبب ما وعده حق را باور نداشت

سخن ایشانرا فرستاد **و** سوگند بی شکاه که
آفتاب در وقت رتقاء یافته و نور ذی مزبینه
و نقشه انداختی و قی بود که خدای تو بد وقت با موی
علی بنیا و عینه رسم سخن گفت محرم فزون در وقت
خدا نره سجد کرده و بوقالی مراد از رب الفی یا صلوات
الهی **و** سوگند شب نگاه که
تا یک شود و اشیا را بطلت پوشد امام فخری رح
فرموده که قسم شب معراج است صاحب کشف
الاسرار فرموده که مراد از شب روز کشف و محاسبت
که مشانه نیم لطف و سموم قبر بود و علمت انوار جمال
و اما رحلال با اشارت است بروشنی روی مصطفی و کثرت
است از میاهای موی وی صلعم **و** الضحی رمزی
زردی همچو ماه مصطفی است معنی و تیل کسوی ماه
مصطفی است حتی بجان بدنها که نه کور شد یا دمی که کیا

فرموده **و** سوگند شسته است ترا **و** سوگند
و سوگند **و** سوگند شسته است ترا این عباس فیه
فرموده که آنحضرت صلعم بشارت درند بسخی که امت
اورا خواهد بود در دنیا و اکثر بلاد حوزه تیج ایشان خواهد
و آنحضرت بدان مهر و گشت و آیه آمد **و** سوگند
و هر آینه برای دیگر یعنی گرامی که حق بجان در سرای عقی
تو از زانی خواهد داشت و آن هزار فقر است در بشت
ازم و اید تر و خاک آن مشک از فرد هر کوشی از خیم
و حور و نعم و امتعه و آنچه لایق آن بود **و** سوگند
مرزبان **و** سوگند از گرامت نخستین که نبی بلا دست یا
نهایت عبرت از بدایت چه ساعت بساعت بدرجه
رفت مقام و برزوه کمال مترقب است **و** سوگند
و سوگند **و** سوگند که عطا دهد ترا **و** سوگند
مرتبه فاعت درباره کنایه کاران است **و** سوگند

بسر خوشدشوی یعنی نظامانی دارد که نوکونی
بسر است و من را می شناسد امام محمد باقر رضی الله عنه
عمراف تمام میگوید که امیدوارترین آیتی از قرآن اینست
که لا تقطعوا من رحمة الله و ما اهل بیت بر ایم که امید
در آیت و سوف یعطیک ربک فترضی بیشتر است و حضرت
رسالت صلعم راضی نشود که یکی از امت وی در دوزخ
هم نماند و شرح کسی در رو که در چنین سیه پیش رو
عطای شفاعت چنانست دهند که امت تمامی در بهشت
و در عالم نبیند پس رضی الله عنهما فقیر به که حضرت
رسالت صلعم فرمود که به پیر سیم برورد که خود را دوست
میداریم بزرگوار که پیر می کشم این سلیمان را علیه السلام
ملک عظیم و درین روز من و آن عساکری تو می
گفت ای محمد **الحمد لله** ای پیافان ترا می گردانم
میتما بودگی پی پدر **فاوی** پس جای داد ترا در کف

و در حق تو و در بحر حقایق آورده که ترا در بستم یافت
و در صد نبوت جای دارد پس که خواص بر
در یک دایه قدیم غوطه زده تا بگفت آورده من
یادیه ترا که هر گانه که کمال قابلیت از همه کائنات
منفرد بودی و بسطع عذر از ما سوز متوجه ترا شد
در حضرت احدیه جمع که خاص است
و یافت ترا خدا متوجه **الحمد لله** راه کم کرده بر دروازه که
وفتی که حلیه دایه تو ترا آورده بود تا بجه و مادر تو
بسیار در **الحمد لله** پس راه نمود ترا با که جدت را بر تو
رسانید یا در راه شام و وفی که با میره بخارمت رفته
بودی و شتر تو از راه مخوف شده جرئ را فرستاد
تا زمام شتر گرفته باره آورده یا راه نیافته بودی بعلم
احکام ترا با آن راه نمود در حقایق **الحمد لله** نه که در
که ترا یافت دوستی مستغرق در بحر معرفت و محبت بود

مقام

منت نهاد و بمقام قرب رسانید
و یافت ترا در ویش و عیال دارا **خانی** پس تو که هست
ترا مال خدیجه یا بانکه تجارت کردی یا بنگام که از کفار گزینی
و حقیق القرآن فرموده که فیقر بودی همیشه بدین
تانی کردانید و مکاشفه انوار جمال **نور محمد**
پس پیغمبر **صلی الله علیه و آله** هر کس در ایشان نشانی
که شربت بینی چیده **و اذ انزل او ما سابل**
بازل و مزین و محروم مساز که در دین و انبی
و تکراری نشیده **و اما در حدیث** و اما بخت
برورد کار تو که نبوت است **حدیث**
من یعنی احکام ترا بخلق برسان که حدیث بنعم
تسکیر منعم است فصاحت فتوحات قدس سره
فرموده است که نعمت خیری است محبوب باند
و منعم در اغلب کوری باشد پس حق سبحانی چپ

حبیب حوزر اصالح فرموده که از غمتان سخن کوی
که خشن منتهج و محتاج چون ذکر منعم شود و در میل ترا در
دوست و در پس بخت حدیث نعمت من **و اما**
میکردانی و من **بیت** میدم
ایا پاکش ده نکرده ام
برای تو سینه ترا اما مناجات حق و دعوت خلوت
و غم امت در وی کنج یا یاد ترا بخایشی نه ایدم **بیت**
از سرار و می رتو دار شود قبول تو اندک در **نعمت**
شرح صدر اشاره **بیت** مبارک از شکستن سینه
مبارک حضرت صلعم خوابیده سر مشرق صدر حضرت صلعم
متعدده بوده یکی در زمان صولیت در قبله نبی سعد تو
اولی که صلعم صند حضرت صلعم و برده بود یا در نوشتن
و قولی هست که در **بیت** یا یار دهم از غمت بی

میتوانست به توقع پیوسته در حدیث آمده که در شب
مخرج جبرئیل پدید آمد و فرمود ای پسر من شکایت
و میکایل طشتی از آب زمزم آورده و درون سینه و خلق و عروق
مرا بجان بشست و جبرئیل را مرا درون آورده شکافت
و بشست و در آخر طشتی از طاقی مملو از حکمت بیان
آوردند و مرا بران پیرسانت باز بجای آن نهادند و
نقل است که خاکی از نو مهب در دهن چنانچه از رحمت
و لذت رهنورد عروق و مفاصل خود می یابیم
دلخیزینه برادر بود دوست تقی و در شب و پیش
به ستانی داد و فرمود و فرمود و فرمود
پایه بران تو ای پسر من که باری که بران
ساخت و بران تو ای پسر من که باری که بران
بر کوفه و تعرض آنحضرت است اندر مراد عم کتابان نیست
که بدان که بنیادی را بر کفایت دیار ایشان توان
فرمودیم و فرمود و فرمود و فرمود

۲۹
ذکر ترانه نموده و رسالت و خاتمیت
یا آنکه نام تاقین نام خود ساختیم و زبان و قامت
و تشنه و خطبه یا چون مرا یاد کنه یا خود بر تو صلوٰه فرستایم
و دیگر انرا ام کردیم بدو و دران بر تو ذوالنون معری قدس
فرموده که رفت در شارت به انت که همه اینها بر تو
عرش جلال می نمودند و طایر همت آنحضرت بر بالای پرواز
میکردند و به سمع و بزم چکن اینها رفت اینجا که تو
ببال که ایت بریده خمر یک عجب رخویش بجای می رسیده
اینجا که جای نیست تو اینجا می رسد ای محمد پسر من
نزد آبس برستی که با دشواری در نیاست آسانی در رفت
به رستی که با دشواری که تراد مکه است
آسانی بود در مدینه در موهج آورده یا عمر که در مدینه باشد
بهری است در بهشت و ای پسر من چون قاضی شود
از تبلیغ رسالت و ای پسر من که در موم نهاد

یا چون قانع زدی غفار بندگان دروغایان چون انکار
احکام فرست یابی با شفقار او را امت مشغول شو
در سقاس از فتوحات می آید مشغول شود که شیخ
قدس سره در تامل این آیه و نه که چون فریغ نشوی از
مشاهده آن نصیب کنی خود را برای مشاهده جمال
رحمن **ویدعای پروردگار خود را**
رعیت کن همه وقت و هر چه خواهی از خود که قادر
بإسعاف طایعات و ابجاح مرادات جز حضرت نیست
و سخن او بر درگاه قرب مقبول است و دعوت در مجلس
چون مقصود بود مکان دوست خدا میدهد آنچه مقصود است

سورة والیتین کیمه و هی ثانی آن

بسم الله الرحمن الرحیم

لَقَدْ سَوَّكَتَ بِالْخَيْرِ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ

و در این سوره

نوار آورده که تخصیص این در میوه جهت آنست
که بخیر یا بکست و بی فضل و غنی لطیف سریع البصم
و دروائی شریف و بکر نفع بین علاج محمل بلغم
مظهر کلین دافع یک مشابه مفتح سده جگر و پسر زنده
بدن و در تجربه که بواسطه قطع کند و نفوس قوه دهد و
زیوتان یوه ایست نان خورش و دروغنی در میوه
نفع و کعنه اندام از بخور و بیوتون منت ایستانت
دکوه است در ارض مقدسه یکی حور زیبا و دیگری طهر متینا
که هر یک معبد یکی از اینها بوده یاد مسجد دمشق و بیت المقدس
و در معالم فرموده که این مسجد محاسن است در دنیا
مسجد ایلایا و در بیتان گفته که جبل خوری و جبل بیت المقدس
است که حق سبحانه به این قسم یاد میکند **و در این سوره**
و سوکنه بطور سینان یعنی بوی که پیر که محل مناجات است
کلم علی صلاوة الله بود **و در این سوره** و قسم بدین شهر

امان دهنده یعنی مکه مکرمه مبارک حضرت سید عالم است
صلوات و بحرح الحقائق آورده که بزبان اهل سائرت قسم است
بشجره بینیه قلبیه که شجره علوم دینی است و شجره زیوتونه
مباریه ستریه که روشنی جنس مصباح دال است و طور سینا
روح دال است و طور سینین روح معلی است که بجای الهی
مجبی است و بلند پس که محل امن امان است از هجوم آفات
تعلقات اکوان و جوارح هم **و در این عالم**
به برستی که آفریم آدمی را **و در این عالم**
ترین غاشتنی یعنی مخصوص گردانیم از میان حیوانات
با نضافت است و حسن و عفت و اعتدال مزاج و اجتماع و هم
مکونات یا مخلوق ساختم و اظهرتم و اکمل و مجلی غم
و اشمل تا عامل امانت الهی و منبع فیض استنای نبوت بود
و در این عالم بسایر گردانیم او را **و در این عالم** بزرگترین
همه فزودن یعنی عالم طبع است یا زنده گردانیم بوی نشانی

آثار ظهور و خفا و اطوار ظهور و اشعار و چون تائید
و حقایق این آیه در جوهر التفسیر بسطی و پذیرد تجرید بر مایه صلاح
بر آن بمطالعه است و گفته اند معنی آیه آنست که آفریم
انسان را در نیکو صورتی و او را باز بر دیم حسن خدایت که از دل
عمرت و مفضل سالیس در این وقت هیچگاه نتواند کرد و کسی
در این سن هیچ مزای نباشد **و در این عالم** اگر ناکه بگرداند
و در این عالم و گرداند عملهای ستوده بایستد **و در این عالم**
ایشان را است **و در این عالم** نابریده و کم نشسته یعنی همچو
در جوانی و صحت مرز عبارت است از میان می نوشته در سیری
نیز ضعف یا آنکه عمل نمیکند همان دستور مرز ایشان باشد
و ثابت است **و در این عالم** و در این عالم
ای نمیکند بحث **و در این عالم** بعد از ظهور و ایلیم یا مظهری
بروز خیر و حساب **و در این عالم** یا نیست خدی
و در این عالم حکم کننده ترین عالم است و در خیر آمده

بخواند ایس الله با حکم الحائض حکم باید کرد که بگوید که وانا
ذکرک من الشاهین

الحائض

جهنم و عکابر اند که اول چیزی که از قرآن نازل شد
بیخ آیت است از اوین سوره و بیان حال برسل اهل
آنکه حضرت رسالت معلوم در غار خراشیده داشت یا
بر بانای کوه استاده بود ناگاه جبرئیل علیه السلام
بر وی ظاهر شد و گفت ای مرا بر تو فرستاده اند و تو رسول
خدائی بدین امت آنکه بخوان فرمود ما انا بقاری
جبرئیل بر آنکه گفت و بغیرد چنانچه بی طاقت نشد
پس بداشت و گفت بخوان همان جواب داد که
ما انا بقاری دیگر بار برگرفت و بغیرد و بگذشت پس
گفت از تو با من در یک مدتی و قوی شست که خبری بود
از زیر پر خود نامه از حیرت داشت که بدو و اوقات

مسنوح بود بیرون آورد نزد السور نهاد و گفت
بخوان فرمود که من خوانده بستم و درین نام برتری
نوشته فی سیم جبرئیل دم آورد و منم کرد و بغیرد چنانچه
ترد یک بود که بهوش کرد تا سه نوبت اینصورت
واقع شد آنگاه فوراً بگذشت و آیت بخواند
بخوان قرآن را در وقتی که افتتاح کنند
نام برورد و در وقت آنکه بخواند که بازید
همه چیز را یا خلق کرد آدم را از خاک است
یا فرید از میان زمین است از خونهای بسته
بخوان تکمیل از برای مبالغه است و است
و بیرون درگاه تو برتر است از همه بزرگان درم از زیاده
از همه بیان آنکه اوندی که پیامور شد
با قلم تا علم را خط قید کند و در زیر ابامی باشد
دهنه درشتیان در آنکه درم را علی نبینا و علیه السلام

تایم ثابت دارد و شهر است که در کسی خف نوشت
ادریس بود و هم **باب** مومن خدی برم را
آنچه نمیدانست یا محمد صلعم تعلیم در حکام
شریعت آنچه بدان را نابور **باب** حق
و بدستی که آدمی یقین ابو جهل **باب** هر آینه خدا
می برد کردن کسی میکند **باب** آبا آنکه می نه
خود که بی نیاز شده یعنی تواند و چرا کسی بی نیاز
طایع شود و عبادت حق در که در **باب** بدستی
که بسوی خیر **باب** باز است همه در خفه و بجا
اعمال بکار آید نه اموال توانگری نه مال است نذر
مال **باب** مال الب نور است و بعد از آن اعمال
و در که ابو جهل میکفت که کرب بسم محمد در سجده هر آنکه
بسمه کرد آنرا بستم خود عالم روزی آنحضرت عاز
میکند و او را نبردند بنسایت سبایت روان شد بدو

بدو **باب** باز گشت زند روی وی رفته و مرز
بر اندام و عضای او فکاده کفشد ترا چهره رسد است
گفت میان خود و محمد خدی دیدم ز آتش و ز طای
و من باز کرده و مغان پر در پر بافته این خبر حکمت
فرمود که اگر از من آیدی ملائکه بر بودندی از وی عضو
او را این آیه نازل که **باب** ایامی پینی **باب**
آنرا که باز میدارد **باب** بنده کامل که محمد است صلعم
باب بوفنی که نماز میکند **باب** ایامی می
اگر باشد بنده منزه از غایب **باب** بر راه رست
یا میفرماید خلق **باب** به پر بین کاری و را
توان داشت از آن **باب** تکرار از جهت تاکید است
باب اگر شکست که ابو جهل تر یا سخن خود مصفا
روی بگرداند از میان و بگردان طریق زمان بردار
که مستحق چه نوع باشد از عذاب **باب** آبا نه است است
ابو جهل یعنی دانا نیست **باب** بآنکه از روی

هر ماه سالی یونیه در ماه چهارده صحاب متعجبند
تقدیر ما این عمرهای پناه باین جنبه بودی چه تو نیم ریه
حق سبحانه و تعالی تیر فرستاد **السلام** بر منی و شما
قرآن گنار است غیر ضرورت دلالست بر قدر و شهرت و میلند
یعنی بزرگی شرف مستغنی از تقوی بآن و دیگران نیز
بجز اسناد فرمود و در وقت متبرک چنانکه **در شب**
در شب یعنی نزول آن در آن شب بوده یا تمام
قرن آن شب از لوح محفوظ باسمان دنیا آمده در بیت
العرزات مغره پیرده اند و روح الامین در مدت چشت
سه سال آیه و سوره سوره حبیب مناسب مصالیه بنا
آورده و **در شب** چه چیز را که از زمانه ادنی **در شب**
در شب چشت شب قدر یعنی با عزت و شرف هر که در
طاعت الله عزیز و شرف گردید و در وقت نوروز
خدای با قدر بود و تقدیر الله قدر معنی حکم است یعنی در وقت نوروز

بکافی مشون حکمت است که در ماه نواریا معنی ملی است
که زمین این شب در آن شب شد از بسیاری که ایشان
بر زمین آیند **در شب** بهتر است **در شب**
از هر ماه که غازی بنی اسرائیل در آن چهارده مرتبه که دایه
و بطاعت برود و در شب قدر بقول امام عظیم دیر است
در سال و حضرت شیخ قدس سره در فتوحات آورده که
آن شب در ماه ربیع الاول و در شعبان دیم و پیشتر در میان
یا فتم و اغلب علماء بر آنند که در ماه رمضان است و در آخر
در شهر ماه و ترا امید و تراست و آنجا شایع است و بلی
و سوم را اختیار کرده اند و در تمام بوحیفه شب بیت
و مهم است فی الجمله عدد و در میان آنکه که بار دین
سوره که یافته و کلمه ای که زکلمات این سوره است بیت
و مهم است فی الجمله قول خدا تا آید می میکند و حکمت است
شب قدر عظیم همه شهر است و احیای سالی است
نه پندری **در شب** ای خواجهم چه جوئی **در شب** قدر سالی

هر شب است اگر قد بدانی
 فرستگان زمین با آسمان دنیا
 در این شب و قوی است که ملائکه فرود آید ملکی عظیم
 که روح نام اوست یا به صنفی از ایشان که روح گویند باروح
 بنی آدم یا عیسی مبعوفت ملایک و در تقییر حضرت خواجه
 محمد پارسا قدس سره مذکور است که روح پیغمبر صلعم فرود آید
 و در بصائر آورده که جبرئیل عم با فرستگان که ایشان را با
 زمینیان علاقه آشنایی است فرود آید و بخانه های ایشان
 در روزه و جبرئیل عم مومنان را مصافحه کند و علامت مصافحه
 جبرئیل اشعر از جلد و رقت قلب است که چشم بود و بر روی شتر
 این شب است که ملائکه روح زمین آیند و در این شب
 آید کار ایشان و در این شب هر کار بزرگ که حق سبحانه
 و تعالی فرموده است یا هر کاری بجز و بیکت سلام
 از همه آفات آن شب در آن شب و در آن شب
 سفیده مسج اسرار علما و عرفا درین سوره بسیار است

و در جوهر النقبه شده از آن مذکور و فی الله ترجع الامور
 بودند اما که کار شدند
 از این کتاب نوریت یعنی بهروز و منبای
 از مشرکان و پاپان و اینها دکان نکو
 فرستاده از خدای که محمد است معتمد
 خود و در این شبها یایره از کذب و بهتان
 در این شبها کت برای تقییر یا اگر جامع امر از جمیع
 در این شبها کت و شهنای رب و درست
 یعنی احکام و مواظبه مقصود از این آیه است که هر کتاب
 و مشرکان بر دین خود بودند تا پیغمبر صلعم یا مدو ایشان را
 با یمن خواند و بعضی بعد تو مقبول است و بعضی را رسیدند

و متفق نشده یعنی اختلاف کردند در شان محمد صلعم
اما نگذاشته اند که این کتاب را از ایشان
انکار از پس آن بدیشان به این شیخی یعنی پیش
از بعثت آنحضرت همه جمعه بودند بر صدیق و بی بعد از آنکه
سوءت شده مختلف شدند بعضی گردیدند و بعضی کار آمدند
و امر کرده باشند این کتاب را **الکشف و البیان**
بر سرش کنند و از آن یاک کنندگان که
برای هدای کیش خود را بجای زنتک الحاد یا کینه با نهاده
میل کنندگان از عقاید با علمه بدین سلام و دیگران
آنکه بخواهند نماز مغرب و عشاء را در اوقات این وقت و بپند
رکوة واجب را بخوانی و آنچه پوینده اند بدین
این دولت دیت است **کتاب الیقین** در بیان
اینکه نگذاردند این کتاب را از اهل کتاب یعنی یهود و نصاری
و از مشرکان یعنی بت برستان و از

و اندک کس از تو مرادی و مصلی معهود ما ز دینی و عقیدتی
و این آیه که در شأن و عنوان **موسی** برای انکسای
که بر سر **کوه** از عقوبت بر در کار خود در موقوفات اشتغال نمایه
سورة المائدة و در **آیات** و در **آیات**
و این آیه چون جنبانیده شود زمین
جنبانیدن وی که مقر است نزدیک نوح اول یا ثانیه و این
در هم شکسته شود **و این آیه** و بر او آرد زمین
باران و این که اجساد موت و دفنان گوناگون است یعنی
بر اندازد درون خود و برون انداخته **و این آیه** و گوید
انسان یعنی کافر گفته ندغام است یعنی همه آدمیان
بعد از مشاهد این حال گوناگون **و این آیه** چیست فرمید که
پوشیده اند و در اسکارا نمیکند **و این آیه**
سختی میکوبد زمین زبان حال و قول می آید که خدای یا

ویراستی آرد تا بلوید اخبار و خطای خود را از خدا
و بر او آرد در موقوفات یا در علمای نه
صادر شده است از اغال که بروی صادر شده است
از اغال **و این آیه** و در **آیات** و در **آیات**
و اگر کند را و در **و این آیه** و در **آیات** و در **آیات**
واقع بوده **و این آیه** و در **آیات** و در **آیات**
پروان آید مرده و بر این از وقت حساب **و این آیه**
پروانند مان یعنی کفر و کوه بعضی بدست است و بعضی
بدست چپ **و این آیه** و در **آیات** و در **آیات**
و در **و این آیه** و در **آیات** و در **آیات**
بلی بدست و نغمه سماعی و موت و میکات این نکات
جزئی بسیار خیر باید کرد تا بران فرد دهند و دیگری گناه خوار
خوار میباشند و میکات را بر سر ده خطره هر خطره
خوار کرد و بیکه یکبار عذاب **و این آیه** و در **آیات** و در **آیات**

این دکن آیت فرستاد **موسی** پس که عمل کند **موسی**
بمسبب او چه خور **موسی** نیکی **موسی** به بند پادشاه
و هر که کند **موسی** بوزن عمل صیغه
بدی **موسی** باید مکافات نزد این عباس غنی الله
فرمود که هیچ مومنی و کافری نباشد که بکند در دنیا چیزی یا تری
مگر که خدا بی عمل و بی ابوی اما میات مومن را پامزد
و حسنات او را خرد دهد و حسنات کافران را بکند و مغرب
سازد این مسعودی فرمود که حکم ترین آیتی در قرآن اینست پیغمبر
صلی الله علیه و آله که گفتی در زمین طاعانی آورده که معصوم
ن ناجیه که جعفر بن زید حضرت رسالت صلح آمد و گفت
یا رسول الله آنچه بر تو فرود می آید بر من بخوان آنحضرت برو
این آیه بخواند گفت حبیبی حبیبی همین بسند است
چون کسی است که در آن عمره کبری از دره و جبه و غیر
و غیر بخوبی برسد و هیچ کس از او نشانی نخواهد بود

به آینه روز حساب نوید خردت و ناله حاسبوا
آن حاسبوا نصیب العین خاطر خواهد ساخت
حساب کار خود را در دین که فرصت هست زین و شتر
بند ما پنهانست حاصل تو اگر نقد گوی تو نری
خوش باش ورت بغیر بدی نیست وای مرد تو
سورة الاحادیث که درسی است از
بسم الله الرحمن الرحیم
مذت رسالت صلح مندرین و اندرین رسالت صلح
از حجاب بقیه بی نماز فرستاد و فرمود که فلان روز است صلح باید که
بدیشان بید و غایت کنند و فلان و فلان بدیشان بیاید
و در محل باز آمدن بر عیون برای بزرگ توفیق ایشان شد و مقامات
ربان دراز کرده با یکدیگر یکفشد که تمام آن سر به دریا بیه
هلاک گشته و کسی که جز ایشان برساند غایب این سخن
بمومنان برسد به و چنان شد که حق سبحانه برای خوشتر

ایمان بر حال یاران آن سیاه بفرستادن این سوره
خبر در کتب **الاعمال** سکندر با سیاه دونه که بوقت دین
نفس زنده **نفس زنده** غفلت دینی باور که مهمل بود
پس مردن ازندگان آتش از سنگ بندهای خویش
یعنی بندهای بنک بر شمع آتش زنده **نفس زنده** آتش زانی
نفس زنده بندهای بنک زندگان **نفس زنده** در وقت صبح
مرا در کمان ایشانند **نفس زنده** پیش از یکجمله آن میان
بوقت پییده دم **نفس زنده** عبارتی در کمال و قیسه
پس بمیان در **نفس زنده** بدان وقت **نفس زنده**
گروهی از دشمنان این **نفس زنده** به رستی که دینی
مرا دینی منافعت یا جمیع خود که زبونیا در میان مردان
می بکنند یا مطلق انسان **نفس زنده** بر رزگار خود را
نفس زنده تا ساس است و گویند آیه در شان ابو حنیفه
امام ابو الدیث **نفس زنده** که به نفع از عیب دیگر هم بگا

یکانه بودند هر یک در صفی اشعث در طلع و ابو حنیفه
در بخل و حاتم در سخاقتی بجانم یاد میکنند که ابو حنیفه
بخل است و آنکه خیر و گفته اند که خود آن شده که تحت رختار
و از زینت خیر یاد دارد در حدیث ابی امامه رضی الله عنه
گفته است که شما خود و عطا ندهد و بنده بر ندهد و
بد رستی که خدای **نفس زنده** بخل و کفران **نفس زنده** هر آینه
گواه است بخت ظهور ایشان از **نفس زنده** و بد رستی که ایشان
نفس زنده برای دوستی مال **نفس زنده** هر آینه بخت
یعنی بخل دینی بغایت رسیده شیخ الاسلام قدس سره فرمود
که بخل دوست میدری بدی تا بتوبه و بدی و بدی و بدی
منه که داغ خشت بر تو نهند مال همان که پارس دینی
که بدی بکه انجا کش بدی از زنی منفعت است ای حکم هر
نهادن چه سفال و چه سیم **نفس زنده** زبیر حوزت بودی پس زبیر
نهادن چه رنگ و چه زر **نفس زنده** آیا نمیدانند انسان که

عقوبت در روزی که ظاهر گردد و آورده شود ای که در کوچه
یعنی اموات و حاصل کرده شود یعنی ظاهر گردد
و آنچه در سینه است یعنی بادیان رزند و
چرخ و شراره متین سازند جواب جواب است که خدایه
پادشاه خود در روزی که بدستی که نزد ایشان
با قول و افعال ایشان روزی که در سینه پادشاه
و بر جراد آن توانا
بسم الله الرحمن الرحيم
روز کوبیده و چیت کوبیده چیست کوبیده و
چیت و چه چیز را نامزد نماید یعنی ما الشارعه
چیت کوبیده هر روز قیامت است که کوبیده بهول
و هیبت و روزی که باشند در میان از
شدت روزی که در سینه پادشاه و در سینه پادشاه
غوغا بلند که به هم بر می آیند و بیست احوال میشوند و گو

و کرد و چهارهول این روز
مانند چشم یکین زده شده بکمان بی یعنی
کوهها در تفرق از و نظایر آن در هو بشاید بیشتر یکین
زده بکمان بی یعنی کوهها در تفرق از
نظایر آن در هو بشاید بیشتر یکین زده شده چه یک
در بیشتر است کند در روز و تفرق و بیشتر است
اما در روز هر که گران باشد
روز و بی احوال و یعنی مقادیر انواع حسات
ادراج بود پس در روزی که باشد
بسیار سنده و اما آنکه در روز
و اما آنکه در روز و اما آنکه در روز
در میان او پس جای و اما آنکه در روز
و آن که باشد زیر زمین همه در کباب و اما آنکه در روز
و اما آنکه در روز و اما آنکه در روز

سوره نوره که رسیده در موزن و در
الحمد لله

آمده رنده بنی عبد مناف و بنی سهم بر یکدیگر قحار
گردیدند و کثرت مردم قبیله و مردم بنی عبد مناف بیشتر آمدند
بنی سهم گفتند که بیارم و مار را میبایست کشته ما مرده و زنده
را شمار میکنند بویان برین نوع شمردند قوم بنی سهم بیشتر میزدند
ببرنا نوازه می بجانان این می فرستاد که
مشغول گردشانی چون به بیماری قوم
تأمین که قریه بوستان با مردم کار استوارید و گفته اند
معنی آنکه اینست که مشغول شوی بکار موی و اولاد و مشغول
بموی نیست شتیدا تا که بر دید و آمدی بمقادیر
نه بین است مایه که محبت عاقل مصروف دنیا شود و از
آزادت فراموش کند که اجل کاه بوی و دایه و دامت
سودند در روزی که بنی ندر چون البسه بیاید

از جهالت نیست گزاف بود و میر دنیا آسان ره
انجمن توان رفت **الحمد لله**
که بد ایند عاقبت قحار و قحار یعنی بوقت ترک
الحمد لله پس متفکّر زنده ایند محبت
خدا خود و بوقت تقوی انجمن باید که بزند و در
مباهاست کنند اگر بد ایند چه چون در پیش
دریبه **الحمد لله** دانستی در بهت بیکان هر اینکه
شما باز در دنیا خیرت و مکار است
بخدا می که بخوانید و روز را از دور و قی که بر عتبات
می آید **الحمد لله** پس هر اینکه بخواند دید آنرا
در روزی که چشم بپنک و قی که بوی در آید
پس هر اینکه بر میرد شود **الحمد لله** روز بونت می
از غمتهای که برین مشغول است
و ز عبادتها بازماند خطای محض و من است بهر که دنیا

و را ز دین بار در شوم و گشته اند محاسب بخارند
و مع آفت که تم دارند چه هم کس از شکر ختمی که در سینه
سوال خواهند کرد و بعضی انیم را تخصیص کرده نه باب کرد
در باب یا سایه خلیف است نوم یا هند علی یا اسلام
یا تینف شرایع یا زکات و شهر است که صحت و فروع چه
در حدیث آمده که دو فقه است که بیشتر مردن در آن میروند
و قدر آن مبنی شناسند یعنی صحت و فراغت در در عین معانی
آورده که انیم محمد است معلم همه از دعوت و طاعت و اتباع
منت او خواهند برسد **الحمد** چه نعمت است بزرگ
از خدا که بر تقدیس بسیار از این نعمت است فرض حق
و در این کتاب که در حدیث است
آورده اند که ابوالاشعیر مرصیدی را رض گفت زبان
کردی ای ابو بکر دین پدر تو که کدشتی و عبادت بتان

بتان و شکر داشتی بود بداد که زیاده باشد که سخن
حد و در این مشهور و عمل حیران آورده زیاده است
بت پرست و قاتل شیمان گفته حتی میانه موافقت یقین
این صورت فرستاد که **والله** و الله خدای روزگار یا روزگار
که مشتعل است بروزگار اما حجب بسیار یا بخاری یا
بعصر هر چه بر یا عصر تو ای محمد که فاضله بن عمر است و ب
قسم **الله** بدین معنی انسان یعنی ابوالانندین
یا ابو جهل یا همه زمینان **الحمد** بر این در حدیث
بر بصره و قال در میان یا یا **الحمد** ده پیغمبر
عمر عزیز فقه در است که من یان کنی و در برانند در مورد
پس همه شرکان عمر در زیاده ای اند **الحمد** که در حدیث
گرفته اند **الحمد** و کردارهای پیغمبر که در حدیث
و حدیث که در حدیث که در حدیث که در حدیث که در حدیث
بر حدیث که در حدیث که در حدیث که در حدیث که در حدیث

که مثل است

بصبر طاعت یا صبر از معصیت و بعضی از عمرات
 گویند لغوی کنایه است بر حال بود و امنو یا
 میکنه بصفت صديق رض و عملوا الصالحات
 بگو رفاروق و تواصوا بالحق خبر است از گفتار اولین
 و تواصوا بالصبر حکایت از صبر بر حق علی کرم الله وجهه
 سورة الفجر مکیه و منی سبع آیات
 الحمد لله الرحمن الرحیم
 آورده اند که حسن بن شروق عیث سال صلح میکت
 در ضوء و لید غره غنیمت آنحضرت میکرد حق بجانب
 و رباه نشان بین سورة فرستاد که وی لکل
 مهربان است غنیمت عیب کشه یا کسی که طعنه
 زنده بود و بدست جستم شاه کینه
 کسی که جمع کرد یعنی گرد آورد مالی را و بفرموده
 آنرا یا نشان از نامه دست

میبرد و بیک مال جمع کرده او در جا وید خواهد داشت
 در دنیا **الحمد لله** بخیر است که آدمی بپندارد
 انداخته شود و **الحمد لله** در خطبه و آن اثر که است در دنیا
 که هر چه بود در دنیا و حقیقت در دنیا و حقیقت
 چیز دیگر در دنیا که **الحمد لله** نیست خطبه
الحمد لله و آنش مدای برافروخته شده یعنی خدا را
 بفرستد و هر چه حق بر آورد دیگری توانسته باشد
 چراغی را که از بر فرزند بر نگوشت زنده بپوش
 بسوزد **الحمد لله** آن آتش که بر آید و غالب شود
 بر دها و میان آن در آید و خفیه این آتش بدل
 که فرج است آنست که دل او محل عیایه ناما نیست و نشان
 از میان اخلاق ناما نیست برستی که آن را
 صاحب کشف است فرموده که آتشی که بر آید یا به
 آتشی است حسین بن بر فرموده که عباد سال

آتش نامه الله الموقدة در باطن از دانه تا تمام سوخته شده است
شوری از قدح اناجی برون است و در آن آتش سوخته
فشار نمون سوخته باید که از نورش خبر دهد **همه ای** بی تخ
تا من زار بگویم که حوال مل سوخته هم سوخته درند
سوزن الیال کتیه و ای حمیس
سوزن الیال کتیه و ای حمیس
از آب سیر نقلها عبورند و است که آب ربه صیاح
که از غایت جاشی ح والی من بود در موسم ب دیده
مردمان از اطراف جوانب متوجه مکتبی شوند معلوم کرد
که قصد ایشان زیارت خانه کعبه است فرق نوشتن
در کتب آمده در حرکات آمده و غیره کرد که در مقابل آن
خانه بسازد و وجوه حج ربه منظره کردند پس در
از راه طون طوسی ساخت قلیس نام و در دیوار
بزرگ و بر مرتفع و بزرگ در اند و خلایق بویست در دیت

پس بصورت آن تکلیف نمود و این سوخت که چه بر پیش
شاق بود با بر شکلیانی چاره نه آتش کی این کی
آن خانه مشغول شده و بر سر او بیست و سه
محدث بجهت ده ساعت هزار نور آن چیز در آن
و اقطار متحرک و طالع نام از طواف آن سوخته کرد
ابره ازین حال تغیرات مشکلی جمع کرد و بعد از
مهیبت منظر بعضی بپ حرم محترم متوجه مکتبی شدند و چون
که بظلمت جبهه بنابه بویه بود و **همه ای** بی تخ
چون کوه وقاف و بوی غریب عین عایب در مصاف
باجو در و ای که معطی شده شتی قریش و عمارت
و اگر که مختص شدند و از هر چه زایل و زایل شد و بوی
بر انکشته روی بکه عادیل خودی روی از دیوار شهر که
کرد اینده سوخته لشکرگاه شده و چند بیابان کوشیدند که
او بجایب شهر کنند و بوی و بیان دیگر بجهت این

و از خفیه و آتشی بر آتش بر خیزد دل خاشاکش منقش شد
نوشته خامه تقدیر بر جبهه در خطی که فاعبر و امنه یابی نشنا

سوره زمر
سوره زمر

امام زاهد رحمه الله علیه آورده که در مایه ای بشارت
دوست بود در میان من رفتی و راستان بشام و مردم
ایشان را بیل حرم کفشی و حرم شدی و قریش با هم
روایت است نظر کن گناه است و هر کس از سرب
منب و بنظر منتهی میشود و قریشی است و بعضی از علماء و شایان
بر اندک لقب فزین مالک است که پیره نظر باشد پس حق سبحا

قریش

برای ثبات نعمت بر ایشان این سوره فرستاد و گفت
شکفت غایب و متعجب شوید **لا اله الا الله** برای یونس
قریش بیکدیگر پیوستن ایشان **سوره زمر** در سوره
نیمستان و تابستان برای عبادت ایشان

سوره زمر

مرا صنام را یعنی محل تعجب است که من ایشان را این نعمت
و حرمت داده ام و ایشان بر پرستش من به پرستش
تبان مشغول شده اند **فایده** این باید که پرستش
کنند و نه بین خانه منظر را

سوره زمر
ایشان را به بین رحلت و میر کردن من حوالتی که کنی
و این کرد ایند ایشان را جهت حرم محترم
از خوف ترس آهنا که در حوائی مکه اند و یکدیگر را میکنند

سوره الماعون
سوره الماعون

سخن بر نه که نیمه اول این سوره در شان کافر است
و نصف آخر در باره منافقان آورده اند که و جهل
یعنی تکذیب قیامت کردی و هر گاه که وضعی بیخی
بودی او را وقت و کسوة از غل خود بزدی و براند

و میسر در باز از اتفاق باز داشتی حق سبحانه فرمود
راکت ایازیدی و داشتی **و اینست**
آنکسی را که کند پست میکند **بروز خریا باور دارد**
یعنی ابو جمل **و اینست** و اینست که از
روی روز و عنفت و ستم **و اینست** و اینست
ستم او میراند و گفته اند ابو سفیان یا وید شری زشت بود
و بخش میدادستی از بعضی طلبید و بعضی از حق سبحانه
خدمت او نمیکند نه نیز تیم **و اینست** و اینست
و ترغیب مینماید اهل خود را **و اینست** و اینست
در ویش و خیر **و اینست** و اینست
احسان میکند **و اینست** و اینست
از مردم دیگران منفعت خواهد کردی را بکام خشن نگیرد
ماستی را بکام پس در شان منافعان میگویی
پس خشن غدا بر **و اینست** و اینست

رایبانی بنی بنی و محاک **و اینست**
از نماز خود **و اینست** و اینست
در نه کانی یعنی از آن حسابی نگیرد و جز خصو مردم ندارد مراد
انت اهل لفاق در غلوت پروس ما ندر اند و چون عبت
و اینست و اینست است آن غایب که در چشم مردم که در
در اند **و اینست** و اینست
با امید ثنای مردم **و اینست** و اینست
یعنی مینه دهند و گفته اند متاع ما عو ثن است که مردم بدین
معونست کنند چون دیک و کاسه و تبر و میل و اینست که مراد
از انا عون سه چیز است که منع آن مشابه منع است و اینست
و اینست و اینست
و اینست و اینست
در عالم آورد که عاص بن و ایل یا یغیر صلح نزد یک بنی سهم
اوقات کردند و زمانی با هم سخن گفته حضرت رسالت پناه

پس رفت و عاصی منجی آمد جمعی از صنادید قریش که در
منجی نشسته بودند از وی پرسیدند که با که این کیغی غت کاین
اتر و عادت عرب آن بودی که هر که را بر سر نهودی او را بر
گفتندی یعنی از عقب بخوابد و در آن ایام بر سر حضرت
طاه نام که رخصه گری داشت گذشته بود چون خبر حضرت
پیغمبر صلعم رسید دل مبارکش اندوهناک شد چنانچه برای نجات
دل آنحضرت و تسلی خاطر مبارکش آیه فرستاد که
به بستی که ما عطا کردیم ترا **الحق** بسیار از خیر این
لفظ فوعلست از کثرت یعنی عطا کردیم ترا چیزی بسیار و علم
و عمل بسیار و در عین المعانی آورده که بسیاری نعمت و گفته اند
کثرت ذکر تو در زمین و آسمان یا کثرت دوشان هوادان
و آشنایانست که کوثر جوینست در بهشت و در حدیث معراجیه
آمده که بالاء منعم آسمان جوئی دیدم و بر لب جوی خیمها بود
از نیا قوت و لؤلؤ و زبرجه و در خان بنبر بر لب آن جوی

جوی دیدم ز جبریل امیر علیه السلام که این چیست فرمود که این جو
کوثر است که حق سبحانه و تعالی بنوع عطا کرده در معالم انبیا
از حضرت رسالت صلعم نقل کرده اند که گفت کوثر در بهشت
کنایه ای او از زراست و تجرای او از دریا قوت و خاک او
خوشبوی تر از مشرب و سپید تر از برف و حدیثی دیگر هست که
حوض من یعنی حوض کوثر میره گیاه است آب سفید تر
از شیر و بوی او خوشتر از مشک و کوزهای او مانند سارکان
آسمان هر که از آن حوض آب خورد هرگز تشنه نمیشود صاحب
تا ویلات فرموده که کوثر معروفست کثرت است بودت
و شهود و وحدت در عین کثرت و این از بیت در بهشت
معرفت که هر که از آن میراب شد ابد از تشنه گیاه است
این بیت در این معنی خاصه حضرت سیادت امیر کلمات است
نقل پیش نماز گذارد **برای پروردگار خود خالص زاری**
ضای او **و کوثر فریاد کن برای وی بعل و شرکان**

که ای بتان قربان میکنند یا دست راست بر دست چپ نه
در نماز نزدیک بخوان موضع قلاره است است و قلعه اندر کار
نماز عید است و قربان کردن بعد از آن
بدستی که دشمن یعنی عاص و اولاد او دست ام بریده
و منقطع از خیر و فی از نسل از ذریه بسیار و حسنیت و اشتهار
و آثار فضل و کمال تو تا قیامت باقی خواهد بود
انما اراقتہ اروتا حشر مثل خضم سیاه روی تو بی فتن و جمل
سورة الکافرون

کروبی ز قریش چون بوج او عاص و ولید امیه و ابن
برناب عباس رضی الله عنہم هر سه اندک غیر صلح که تو یکسال
خدا یان را بر گسترش تا مایه نیکسال عبادت خدای تو بجای آید
چون بنجام به حضرت رسید مقدار حال میر گل هم نازل شد و
این سوره فرود آورد که بگوای همه متع در جو ایشان یا

سورة الکافرون

سورة الکافرون

ماد همان بها جامع است که نه گوشه

و خدای دست ایشان یارند که جرم گفت یا ایشان

بگوی و خواهم بر سینه ایشان آنچه شماس

بی پرستی از ابی بتان جاد و بنید شما

پرستندگان در استقبال و سوره که من بر شست منکم

و در شمار اگیش است شما که بران معتقدند

و دست باز نخواهید داشت و مراست دین

و آئین من که بر اتم و خواهم که است یا شما راست جزا کردار شما

و مراست یاد اسر اعانین و دین یعنی عادت نیز هست و

آیه بایه السیف منوخ شده ابن عباس رضی الله عنہما

فرموده که در آن سوره نیست که شیطان سخت تر و معتقد

زیرا که توحید محض است و تو را حق ندان و از تو بر قرآن باشد

و مراست یاد اسر اعانین و دین یعنی عادت نیز هست و

۸۱
خون باید که در خون خنجر می
ظهور آن ترا بر خنجرش
بدن مرا مت تر
و به بینی تو ای رسول بگریه مردمان را که در می آیند
در دین جگه که اسرم است
و در سال اول این سوره و تسبیح و توحید خون بنی اسد
و نذر و بنی نمره و بنی النکاح و کمانه و بنی اهل و بنی
نجیب و دارم و غیر ایشان از انجاء اطراف محبت
آمده نزد آنحضرت و بشرف اسلام مشرف میشدند
پس آنکه که چندین مرتبه بهی متعین
استایش پروردگار تو یا بگوی یا بگوی
صیانت الله و جوده و از قول بی بی عایشه رضه منقول
که بعد از نزول این سوره ندیدم که بغیر صلوة نماز کند از
آنکه گفتی سبحان الله و بحمدی اللهم اغفر لی و لغیرکم

که نماز کن یا مرضه ای و استغفر و آمرزش کن یعنی برای
طلب غنم نفس و استقصاء عن غلبه الله استغفار کن برای
کنایه آن امت خود را بدستی که نهی است
قبول کند توبه از مستغفرون اکثر علما بر آنند
نزول این سوره پس فتح مکه بود و درین سوره جزوفات
رسول است صلعم درونی که نماز شد بغیر صلعم بر خواند
ابن عباس رضه بکرمیت و چون آنحضرت دید سپید
که چرا میگری ای ابن عباس جواب داد که هر درین روز
رفتن تو حضرت فرمود که چنانست که تو گفتی بر عالم
صلعم بعد از نزول این سوره دو سال بر نیست و آنرا
که تمام نزد آمده در دست و صاحب این سوره و در
می آید و در کتاب آمده که چون این سوره در اول صلعم
فاصله می بیند از صلعم طهره و گفتند ای در آخر جزوفات نماز
نامه ربه بنان همان مهر را جعت بر من تمام می بینم

رفت بخرج می برم فاطمه بکرست آنحضرت فرمود که
 که تو او کسی باشی از اهل بیت من که من می خواهم از خانه
 برود و من می بینم که او را می بینم
بسم الله الرحمن الرحيم
 چون آیه و اندر غایت یک الما قرین نازا شد حضرت
 حضرت رسالت صلعم بگوید مفاخر آمده اند اگر که یا ضا
 و ساء قریش نزد وی حج آمده فرمود که کزین شمار بکنم
 بلکه دریای من کوه جمعی آمده اند که بر خفا چون کرده
 دست تقی عاریت بکشایند بر ران صدیق میکنند
 یانی نقشه بر اندام تو می کشد بدو رو می نهام شده فرمود که
 ای نیکوکار من بدی غداست شدیده و نهیب
 بر خفاست و گفت هر که بدارد مار بر وی زهر خورده
 و درین مدت که بدو دست کسی بردارست که بر حضرت
 فکند در همان حق بیانه آیه فرستاده شد بر وفای

و نابود دارد و این است که ابی هب که بنا
 برداشته خاست که بر چوب من زنه ای لب تم حضرت
 رسول الله بود و عبه العزای نام داشت بواسطه بسیار
 معادات او با رسول صلعم بدو نفرین و لعنت واقع شده
 و بعضی معنی آیه برین و چگفته که ای زاریا و احرار
 و هلاک شده و ناچیز است خبر است بعد از عا
 آورده اند که بواسطه آن سخن شنیده و گفت اگر ای زاریا
 زاده من میگوید مال فرزند و اکرم حق است مال و فرزند
 کم و خلاصی باید و قول او آیه آمده است و غم
 نکرده از وفاست این نفرین و لعنت را که بر او آمده
 او را و هر که کتب کرده است یعنی فرزند او
 عقیده بر دست او است و این تجارت است و این است
 از او بیاورد در ده که در
 استن با بیانه یعنی شعر خدا که آتش دوزخ است

مشغول بود در تشرین لیله بن عصم از و بمیان
 بسیار از مشاطه را من آنحضرت دند نه چند از
 مشط وی بسته و بنام آنحضرت بر منی نگر کرده در
 ذروان بر سر منگی نهارد و جبر کل عم مقید نام بر نگر
 پیر صلح مرتضی علی ام الله و جهر را فرستاد آن
 رسن را بیاورد یا زده کبره بر آن زده بوزن حق بحا
 معوذتین را فرستاد یا زده آیه وجه من عم قراة
 میفرمود بهر بیعتی عقدی از آن رسن کشور و عبته
 بن عامر از حضرت رسالت محمدر علیهم السلام
 و باجمل التحمات روایت کرد که ما خود را معوذت
 بمنزل معوذتین حل و د بگویم میگرد
الباقی با خبر بد که کج کفتم فلق خیریت
 که شکافه شود چون حوت و نبات جهت رسن
 نبات و مانده سنگ و زمین جهت پروانه
 ماند

یا زنده نیست در روز و بهر تقدیر بخداوند آن
 بنامه بایست گرفت **سیر حلو از تب**
 آنچه فریده است از خروج آن وقت قلب ارض
 و الام **سیر حلو از تب** و از شر دمنده آن
 یعنی آن که کلمات **سیر حلو از تب** در هر چهارم از دتران
 نبی است **سیر حلو از تب** و از تبی حاسه
اذا حسد چون غایب کند حسد خورد و مقتضای آن
 عمل کند چه اگر بگوشد عزرائض آن جزوی عاید نیست
 بر او هرگز که بر حضرت نبیه صلوات الله علیه
 در مشقه و فتم کرد مروری این سوره - عجمه برین سوره
 بن عباس رضی الله عنه حاضر بود که اگر عالم از حسد فزری
 بر او بودی ختم این سوره بدان کردی و آن عجمه
 ز قحطان واقع شد حسد بپس بود بر آدم نبیه صلوات
 و حکمت کنای که بر زمین با حسد حسد قابل بود برین

این سوره را
 در روز و بهر تقدیر
 بخداوند آن
 بنامه بایست گرفت
 سیر حلو از تب
 آنچه فریده است
 از خروج آن
 وقت قلب ارض
 و الام
 سیر حلو از تب
 و از شر دمنده آن
 یعنی آن که کلمات
 سیر حلو از تب
 در هر چهارم از دتران
 نبی است
 سیر حلو از تب
 و از تبی حاسه
 اذا حسد
 چون غایب کند
 حسد خورد و مقتضای آن
 عمل کند چه اگر بگوشد
 عزرائض آن جزوی عاید نیست
 بر او هرگز که بر حضرت
 نبیه صلوات الله علیه
 در مشقه و فتم کرد
 مروری این سوره - عجمه
 برین سوره
 بن عباس رضی الله عنه
 حاضر بود که اگر عالم
 از حسد فزری بر او بودی
 ختم این سوره بدان کردی
 و آن عجمه ز قحطان
 واقع شد حسد بپس بود
 بر آدم نبیه صلوات
 و حکمت کنای که بر زمین
 با حسد حسد قابل بود
 برین

این سوره را در روز و بهر تقدیر بخداوند آن بنامه بایست گرفت

کفر حسد آتشی دان که چون بر فروخت حمود
 لعین را همان لحظه سوخت کفرم بصورت همه
 دین شوی حسد کی گذارد که حق پس شوی
سورة الناس بکیمه و هی ست آیه
بسم الله الرحمن الرحیم
قل أعوذ بکوناه میکم رب الناس
 به پروردگار عالمیان **مَلِکِ النَّاسِ** پادشاه
 عالمیان **إله الناس** معبود انسان **رب الناس**
 از شر و سوسه کننده **الناس** نهان شوند و قتی که
 یاد خدا کنند عبادت شیطان است که چون بنده غلط
 یاد کند وی بگریزد و چون از ذکر حق عاقل باشد بوسوسه
الذی یوسوس انگسی که و سوسه کند **فی صدور**
الناس در سینه های مردمان **من الجنة والناس**
 از جنیان و مردمان یعنی آدمیان یعنی شیاطین الانس و الجن

و در لباب آورده که دین سوختن حال لغظ ناس واقع شده
 و معنی او مکر نیست مراد با قول اطفاله و معنی ربوبت
 در است بران و ثباتا جوانان و لفظ ملک که بفر
 و سیاست و لیاست مشیر باشد آن و ثبات پیران
 و اسم اله که منشی است از طاعت و عبادت مناسب
 آن و بر این صلی آن که و سواس مولع است با ایشان
 و بخامس معنی آن و عطف او بر سوسه دهنه دلالت میکند
 بر آن و محققان گویند که عدد پنج بصورت اصلی خود
 باز آید و محذور و ست دلالت نهایت بر تمامی دارد
 و بدین جهت او را دایره گویند و دوران او اشارت
 بآنست که هر چند در نفس او ضرب کنند و حاصل او را باز
 درو ضرب نمایند الی غیر نهایت همان پنج بصورت اصلی خود
 باز آید در نهایت خود او باز نماید چون پست و پنج و
 صد و پست و پنج و ایند خلاصه مکونات که انسان است

می

یکریج منظرش پنج عضوی میشود در اس و دیدن و جلین
و اطراف هر یک از آنها بان پنج انتها یافته و دیدن
و جلین جنبه باعداد اصابع ظاهر است و در اس که
بطرف علو علاقه بیشتر دارد ظاهرش بجواسی جنبه
ظاهری و باطنش پنجس ذکر آراسته و مؤید این قوت
آنکه در عود ثانیته که سور قرآنی بدان منتهی میگردد
پنج بار لفظ الناس تکرار یافته و درین عدد اسرار بی نهایت
منبرج است و بیان شطری از آن در جواب التفسیر
سمت تحریر یافته و الله عظیم قدیر و در افتتاح کلام ای
بحرف با و اختتام بحرف سین سری عزیز است چه
این هر دو حروف بس باشد و عرب گوید بسک
ای حسک پس معنی باشد که حسک من الگوین
ما اعطیناک بین الحرفین و از نواد اتفاق است
که این دو حرف در لغت فارسی همین حساب آید

معظم

یعنی

یعنی بسنده حکیم سناسی اشاعتی بدین معنی نموده
آنجا که فرموده **نظم** اول و آخر قرآن زجه یا آمد و سین
یعنی اندر دین رهبر تو قرآن بس حسنا الله و کفی
سمع الله لمن دعا یس را و الله المنتهی فله الحمد
فی الاخرة والاولی و الصلوة والسلام علی حبیبه
محمد المصطفی و علی آله مفاتیح اسرار العلی و صحابه
مصابیح انواره النقی و السلام علی من التبع الهدی
بعون عنایت الاهی و مدد روحانیت حضرت
رسالت پناهی تفسیر مواهب علیه بزمام جنبه فرجام
امیر کرم عالم کبر مظهر آثار خیر و احسان مطمح نظر
علم و عرفان المؤمنین بالظفر بالفتح و النفر بالمقرب
بالمقرب **نظم** نظام دولت و ملت علیر آنکه یک
لمعه بود خورشید رحشان از صیمر مهر تابش
وجودش از کتاب رحمة الهی آید

که علم فضل وجود و لفظ احسانست تفسیرش
جعل اندر آیات دولتی علی رؤس الانام مینویسند
و آیات حشمت علی مخالف الایام مکتوبند
با تمام رسید و فرزند ارجمند لا زال قدره علیاً
و قلبه صقیلاً در تاریخ آن رباعی انشا فرمود
و ایراد آن در آخر این اوراق مناسب نمود
و هو هذا باخانه که این نامه اقبال نوشت
و انجام سخن با یمن الفال نوشت شکم نه
سال و تاریخ نویسی فی الحال دوم ز شهر سوال
نوشت نضر من الله و فتح قریب و بشر المؤمنین
فان الله خیر حافظا و هو ارحم الراحمین
جز و التلخیص تفسیر حسینی بحظ ضعیف الخیف الی
بی کبر و کین ترا بقدام العارین در دار السلام

F
1208